

# نیما

سال بیست و دوم

شماره دهم

دی ماه ۱۳۴۸

شوال - ذی قعدة ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۶

## فهرست مندرجات

صفحه :

استاد عبدالرحمن فرامرزی	۵۵۱	شکست کنفرانس رباط
استاد علی اصغر حکمت	۵۵۶	کشف آسمان
عبدالحمی حبیبی استاد دانشگاه کابل	۵۵۷	استدراك
محمدعلی شریفی	۵۶۰	مسند نشینان
فریدون توللی	۵۶۱	زمستان
دکتر باستانی یاریزی	۵۶۲	در خاک پاک
فریدون مشیری	۵۶۸	بهت
دکتر مهدی محقق استاد دانشگاه	۵۶۹	بیاد پروفیسور ساخت
امان الله فرزد	۵۷۷	تکرار تاریخ
سید محمد رضا جلالی	۵۸۳	پیوستگی ایران و هند
فضل الله ترکمانی	۵۸۶	چنگ
عبدالحسین وجدانی	۴۸۷	خاطره ها
معظمه کریمی	۵۸۹	کلید میخانه
ادیب برومند	۵۹۰	مکتب جیره خواری
اقبال یغمائی	۵۹۲	دار الفنون
استاد امیری فیروز کوهی	۵۹۹	وفیات معاصران
	۶۰۰	کتاب - احتجاجات

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

# ۳۰۰ هزار تومان

جایزه ممتاز



۶  
پیکان سفید  
جایزه ۶ نفره تهران شانس



جوایز

# بلیطهای اعانه ملی

مخصوص ۶ بهمن

# یغما

شماره مسلسل ۲۵۶

سال بیست و دوم

دی ماه ۱۳۴۸

شماره دهم

استاد عبدالرحمن فرامرزی

## شکست کنفرانس رباط

هیچ اثر وضعی ندارد

از استقبالی که مردم از مقاله «من از تکرار تاریخ میترسم» نشان دادند میدانم که خوانندگان یغما میل دارند اثر شکست کنفرانس رباط را بدانند. هر کس اندکی بروحیه سران عرب و اختلاف رژیم و سیاست کلی و تناقض منافع ایشان وارد بود از اول میدانست که این کنفرانس با شکست مواجه خواهد شد. بعضی از این دول را همان دستی بوجود آورده که دولت اسرائیل را در فلسطین پی افکنده است. و بعضی سران که بر آنگونه دولتها شوریده اند خودشان بایکدیگر رقابت و همچشمی دارند.

اگر بخاطر داشته باشید من در مقاله «من از تکرار تاریخ میترسم» بامخاطب خود راجع بخودخواهی بعضی از سران عرب موافقت کرده بودم. این خودخواهی اسرائیل را بوجود آورده و نگه داشته است.

دولت عثمانی اجازه مهاجرت يك يهودی بفرستادن نمیداد برای اینکه تشکیل يك چنین حکومتی را پیش‌بینی میکرد زیرا از سیاست انگلیس برای تأسیس این حکومت مطلع بود. ولی بعضی از سران عرب بعد از انتشار اعلامیه بالفور وزیر خارجه انگلیس که آن دولت بعد از جنگ، فلسطین را وطن قومی یهود خواهد ساخت با انگلیس وارد پیمان شدند و حتی ملك فيصل بن حسین با دکتر وایزمن پیمان کرد که فلسطین وطن قومی یهود باشد. بتوده ملت عرب وانمود کرده بودند که متفقین پس از جنگ، امپراطوری عرب تشکیل خواهند داد.

از قراریکه شنیده‌ام به ایران نیز وعده تشکیل امپراطوری زمان ملک‌شاه راداده بودند ولی ایرانیها باور نکردند اما از حرفهائی که شریف حسین- یا باصطلاح بعد از جنگ ملك حسین- میزد و همان هم موجب زوال سلطنت او از حجاز شد معلوم میشود که او باور کرده بود و اگر اینطور باشد معلوم میشود که شریف حسین مرد بسیار ساده‌ئی بوده است، زیرا انگلیسها در همان موقع با امیر نجد قرارداد داشتند و هر يك از شیوخ خلیج فارس و سلطان مسقط با آنها قرارداد تحت‌الحمايگی داشتند. با فرانسه نیز قرارداد بسته بودند که سوریه و لبنان تحت‌الحمايگی او باشد. فلسطین را نیز به یهود بخشیده بودند. مصر را نیز جزو امپراطوری انگلیس اعلام کرده بودند. عراق نیز بموجب قرارداد فرانسه و انگلیس میبایست تحت‌الحمايگی انگلیس باشد. ممالک عرب زبان افریقا نیز یا تحت‌الحمايگی فرانسه بودند و یا ایتالی، پس دیگر کجا میماند که از آن امپراطوری عرب تشکیل دهند؟

جنگ تمام شد. امپراطوری عرب تشکیل نشد ولی در تمام قلمرو عثمانی که بعضی مستقیماً توسط او اداره میشدند و بعضی فقط نامی از عثمانی بالای سر ایشان بود یا از اول تحت‌الحمايگی انگلیس بودند سلطنتهای کوچک کوچکی بوجود آمدند که تحت حمایت انگلیس قرار گرفتند و یا از اول وجود داشتند و تحت‌الحمايگی انگلیس بودند. پسران شریف حسین قائم اول عرب سهم بزرگی از این تجزیه بردند. ملك فيصل اول در سوریه بسلطنت رسید ولی فرانسویها که از این پس مالک سوریه

بشمار میرفتند با سلطنت او موافقت نکردند و انگلیسها او را برداشتند و بردند در عراق- که اول بنا بود بشیخ خزعل بدهند- پادشاه کردند ، برادرش عبداللہرا نیز بامارت اردن گماشتند و برادر دیگرش زید را مدت کوتاهی پس از تبعید پدرش شریف حسین پادشاه حجاز کردند ولی زید برابر قشون اخوان تاب مقاومت نیاورد و بعراق گریخت و در آنجا صاحب املاک وسیعی شد و پسرش عبدالالہ نایب السلطنہ و ولیعهد عراق گشت و حجاز ضمیمہ حکومت عبدالعزیز بن سعود دوست دیرین انگلیسها شد ، و در فلسطین يك حکومت یهودی بتحت الحمايگی انگلیس تشکیل یافت .

انگلیس تعهد کرده بود که برای مدتی- که بگمانم سی سال بود- حکومت یهود را در فلسطین نگهداری کند . و در این سی سال آنچه توانست یهود از نقاط دنیا جلب کرد و در خانہ عربها جا داد .

حکومت هیتلر و تسلط او بر اتریش و کشورهای بالکان و هلند که یکی از پناه گاههای یهود بود نیز بنقشہ انگلیس کمک کرد و سیل مهاجرت یهود از این کشورها بسوی فلسطین سرازیر شد .

در اواخر جنگ دوم جهانی سی سال مدت حمایت انگلیس پایان یافت و او بتصور اینکه حالا اسرائیل قادر بدفاع از خویش است بوی استقلال داد و امور او را بخود او واگذار ساخت .

این نکته را نیز نگفته نگذارم که روزی که انگلیس در فلسطین تشکیل حکومت یهود داد از يك ملیون و اندی نفوس فلسطین فقط هشتاد هزار یهودی بودند و هشتصد هزار مسلمان و دویست هزار مسیحی ، ولی حالا دیگر نفوس یهود در نتیجہ جلب یهود از اقطار دنیا بحدود يك ملیون و پانصد هزار رسیده بود .

بمجرد رفع حمایت انگلیس از اسرائیل عربها بفلسطین هجوم کردند و متفقین دیدند که اگر دو روز دیگر حملہ عربها دوام کند اسرائیل از روی زمین برچیده خواهد شد. این بود که فوراً پیشنهاد متارکه دادند و من همانروز در کیهان

نوشتم که اگر عربها متارکه را قبول کنند اسرائیل خواهد ماند زیرا متفقین با این پیشنهاد میخواستند فرصت پیدا کنند و با اسرائیل کمک برسانند .

عربها متارکه را قبول کردند و من مقاله دیگری نوشتم که سران عرب متارکه را قبول کردند و نمیتوانستند نکنند برای اینکه ناچار بودند مطیع فرمان باشند و این جمله سید جمال الدین اسدآبادی را عنوان قرار داده بودم: «بلاء الشرق من رؤسائه». در اثر این قبول در بعضی ممالک عربی انقلاب رخ داد و بعضی از سلاطین و امراء ایشان کشته شدند و کشورهایشان مبدل بجمهوری شد ولی برخی دیگر بهمان رژیم سابق باقی ماندند .

کنفرانس رباط میخواست از این دو دسته مختلف که مکرر بیکدیگر عداوت و دشمنی نشان داده بودند تشکیل شود و هرکس سابقه‌ئی از این تاریخ داشت میدانست که توافق آنها با یکدیگر غیرممکن است ، و آنها خودشان میدانستند نتیجه‌ئی از کنفرانس خود نمیگیرند ولی چون مبارزه با اسرائیل خواسته توده ملت عرب است وقتی برای مبارزه با اسرائیل دعوت بیک کنفرانس شود هیچ رئیسی از ترس ملت خود جرأت نمیکند که آن دعوت را رد کنند .

بنابراین برای کسانی که وارد بسابقه تشکیل حکومتهای عربی و سیاست کلی و تمایل هر يك از آنها بیک سیاست خارجی دشمن سیاست خارجی دیگر بودند شکست کنفرانس رباط چیز غیر منتظره‌ئی نبود .

**شکست این کنفرانس هیچ اثر وضعی ندارد. شاید از جهت معنوی و تبلیغاتی بزبان عربها بود ولی بسود اسرائیل نیست زیرا مجاهدین فلسطین دست از جهاد خود برنمیدارند و چنانکه می بینیم هر چه روز بگذرد رئیس از بین میرود و عناصر ملی جای او را میگیرند و با مال و نفوس خود باشعار : ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة بمجاهدین میپویند و دودیر یازود اماکن مقدسه مسلمین را پس میگیرند .**

اگر هم عربها در کنفرانس رباط بتوافق میرسیدند نتیجه زیادی از آن

نمیگرفتند زیرا اگر تصمیم بیک جنگ عمومی می گرفتند فشار امریکا و متفقین بر عرب بهاشدیدتر میشد و با احتمال قریب بیقین باز عربها شکست میخوردند زیرا هنوز عرب برای جنگ منظم آماده نیست و تنها چاره او جنگ نا منظم است که خصم را خسته کند. همان جنگی که پس از اشغال عراق انگلیس را مجبور ساخت که بعراق استقلال دهد و فرانسه را مجبور ساخت که از الجزایر بیرون برود و امریکا را در چین و ویتنام با دستپاچگی روبرو ساخته است .

پس شکست کنفرانس رباط نه تنها بزبان کشورهای عربی نبود بلکه بعقیده من بسود ایشان هم بود زیرا بجای اینکه تصمیم بجنگ بگیرد و یکبار دیگر عربها را بایک شکست رسواکننده مواجه سازد و یا خدای نکرده دنیا را دچار یک جنگ جهانی سازد (زیرا امریکا اگر اسرائیل را در خطر دید مسلماً در جنگ مداخله خواهد کرد و با مداخله امریکا شوروی نیز ناچار است مداخله کند) تصمیم کمک بمجاهدین فلسطین و تقویت جنگهای نامنظم گرفته و هر چه این وضع طولانی تر شود بنفع مسلمانین و زیان یهود است .

یکی از حرفهای بسیار پسندیده‌ئی که در این کنفرانس زده شد این بود که این جنگ مذهبی نیست ولی متأسفانه از نظر یهود هست زیرا هر یهودی در هر نقطه دنیا خود را اسرائیلی میدانند و از دل و جان بایشان کمک میکنند .

مثلاً در همین ایران خودمان ببینید یهودیها چقدر با اسرائیل کمک کردند و مسلمانان بهمکیشان خود چقدر؟!

من مسلمانان ایرانرا از اینکه خون سردی خود را حفظ کرده‌اند و صحنه جنگ را از دور تماشا میکنند ابداً ملامت نمیکنم ولی چون علاقه بآرامش و یکپارچگی میهن و ملت خویش دارم یهودیانی را که تظاهر بشدت احساسات برای اسرائیل میکنند و یاشب تو لدموشه دایان جشن میگیرند ملامت میکنم زیرا این عمل احساسات مسلمانان ایرانرا نیز تحریک میکند و عواقب خوبی برای کشور نخواهد داشت .



## کشف آسمان

از سهیل و از جدی شمس و قمر  
از نظام شمسی و از کهکشان  
فرقدان و شعریان و آن دو دب  
کنج اسرار از زحل و مشتری  
راز هفت اورنگ و نه گردون طلب  
ز آن سبب سرگشته و آواره‌یی  
کرده حیران اختران نعش تو  
نعش شد وصف بنات فکرت  
مرده شویی بهر هیئت بایدت  
گفت دانا هست خشخاشی نژند  
تف بر آن باد و بروت ای دغا!  
آنهمه مظروف و دریا همچو ظرف  
عالمی دارند خوش در آبها  
در جهان برو خشکی بی خبر  
بی خبر از عالم جو محیط  
چابکی زیرک نهادی کنج کاو  
بهر کشف آسمان جستن کند  
باز اندر آب رخ سازد نهان  
هست برتر در فضای لا مکان  
موشک اندازی و بی تابی تو  
تو یکی موش فقیر مستمند!  
ماهی است او و تو موشی ایجناب!  
چند موشک می فرستی در اثیر؟  
کوه و دریا سر بر پست وی اند

ای که از کیهان همی جوئی خبر  
جسته در علم الفلك نام و نشان  
نام خواندی ای دو بین اندر کتب  
مشتری گشتی و از جان میخوری  
میکنی از شش جهت ای بی ادب  
بسته دل در ثابته و سیاره‌یی  
سر سقف ساده پرنقش تو  
راز گردون کرده مات از حیرت  
علم هیئت جامه مرگ آمدت  
این زمین در جنب نه کاخ بلند  
تو ازین خشخاش چندی در فضا؟  
دیده باشی ماهیان در بحر ژرف  
برشنا سرگرم در گردابها  
ز آب دریا آن بدنهارطب و تر  
در محیط افتاده سرمست و نشیط  
ماهیی در آن میان جویای داو  
اندر آن دریا کمر بستن کند  
لمحه‌یی اندر هوا گردد عیان  
کوشش آن ماهی خرد نوان  
ز آن همه، اقمار پرتابی تو  
این جهان دان در مثل کوهی بلند  
با همه اندازه گیری و حساب  
شرم دار ای موشک دون حقیر!  
موش و ماهی جملگی مستوی اند

عبدالحی حبیبی  
استاد دانشگاه کابل  
رئیس انجمن تاریخ افغانستان

## استدراك

### پر مقاله نام مؤلف مقامات حمیدی

#### قاضی حسن سنایی

قاضی حسن محمودی با سنایی معاصر بود ، و چون سنایی ببلخ رفت او را مدح گفت .  
تقی کاشی در خلاصه الاشعار وزبدة الافکار ( تألیف ۹۸۵ ق ) این شعر عمادالدین غزنوی ( شاعر و  
مورخ ) او اسط قرن ششم را می آورد :

چون سنایی اوفتاد از خطه غزنین به بلخ

تازه کرد از مدحت قاضی حسن روی سخن

( تعلیقات سعید نفیسی بر لباب الالباب ۷۲۲ )

اگر ما بسند این بیت عمادالدین غزنوی ۱ مدح سنایی را درباره قاضی حسن در بلخ  
قبول کنیم باید در دیوان سنایی بسراغ این مدح برویم .

در دیوان سنایی مدح دو نفر از خاندان محمودی بلخ آمده است . در طبع مظاهر مصفا  
( ص ۲۷۵ ) از دیوان سنایی در مدح قاضی نجم الدین حسن غزنوی قصیده بیست در بحر رمل  
مثنی محذوف که مطلع آن چنین است :

دی ز دلنگی زمانی طوف کردم در چمن

یکجهان جان دیدم آنجا رسته از زندان تن

در تخلص این قصیده گوید:

مجلس نجم القضاة وقاری و حالش بین ا

تا هم از خود فارغ آیی ، هم ز بلبل هم ز من

سوی قاضی شو که خلق و خلق او را چاکرند

نقش بندگان در خطا و مشکه سایان در ختن

من چگویم گر ز فردوس برین پرسی تو این

کز تو خوشتر چیست؟ گوید مجلس قاضی حسن

در باره نسبت خاندانی این قاضی نجم گوید :

نسبت از محمودیان داری و بهر عز دین

همچو محمود آمدی بتخانه سوز و بت شکن

( ۱ ) رك : لباب الالباب ۴۳۰ و تعلیقات آن ۷۲۲ و تعلیقات عبدالحی حبیبی بر طبقات

ناصری ۲ / ۲۷۵ طبع کابل .

این قاضی درقال و حال وارد بود :  
 گر چه در میدان **قالی** لیکن از روی خرد  
 رفته بی جایی که بیش آنجا نه ما گنجد نه من  
 در فصاحت و شیوایی او گوید :  
 شاد باش ای عندلیبی کز پی و صفت همی  
 مرغ بریان ، طوطی گویا شود بر بازن  
 این قاضی خراسانی بود ( یعنی طالقانی و بلخی )  
 شادمان باش از من و از خود که اندر نظم و نثر  
 نر خراسان چون تویی زادست نر غز نین چومن

( ص ۲۷۷ دیوان سنایی )

بدینگونه در قصیده تصریحی موجود است که قاضی حسن بخاندان محمودیان بلخ منسوب  
 و خراسانی و ملقب به نجم القضاة بود . و آنچه در آغاز قصیده او را حسن غز نوری نوشته اند سهو  
 باشد زیرا سنایی خود را غز نوری و او را خراسانی دانسته است .  
 چون وفات نجم القضاة حسن در ۵۰۶ هـ است پس معلوم است که این قصیده قبل ازین  
 سال سروده شده ، و ظن برخی از محققان که سرودن مثنوی کارنامه بلخ را پیش از ۵۰۸ هـ  
 دانسته اند ا قوی تر می شود .

### قاضی امین الملّه عبدالودود پسر عبدالصمد ؟

در دیوان سنایی قصیده دیگری در بحر رمل مثنی مجذوف در مدح این شخص آمده که  
 ممدوح سنایی و پیشوای حنفیان بود و در آغاز آن گوید :  
 ای چو نعمان بن ثابت در شریعت مقتدا  
 وی به حجت پیشوای شرع و دین مصطفا  
 از تو روشن راه حجت همچو گردون از نجوم  
 از تو شادان اهل سنت همچو بیمار از شفا

( ص ۲ دیوان سنایی )

وی به لقب قاضی امین شهرت داشت و از طرف علاءالدین مسعود سوم بن سلطان  
 ابراهیم پادشاه غزنه که از ۴۹۲ تا ۵۰۹ هـ حکم رانده قاضی بوده است :  
 چون بشاهین قضا انصاف سنجی گاه حکم  
 جبرئیل از سدره گوید با ملایک در ملا :  
 حشمت قاضی امین باید درین ره بدرقه  
 دانش قاضی امین زبید درین در پادشا  
 رایت دین هر زمان عالی همی گردد ز تو  
 ای نکو نام از تو شهر و ملک شاهنشاه علا

بعد ازین به تصریح نام و خاندانش چنین پردازد :

هر کسی قاضی نگردد بی استحقاق از لباس  
هر کسی موسی نگردد بی نبوت از عصا  
دانش عبدالودودی باید اندر طبع و لفظ  
تا بود مر مرد را در صدر دین زیب و بها  
ای نبیره قاضی با محمدمت محمود آنک  
بود چون تو پاک طبع و پاکدین و پارسا  
دان که از فر تو و از دولت مسعود شاه  
ملک دین شد با صیانت کار دین شد با نوا  
شاه ما محمودی و تو نیز محمودی چو او  
شاد باش ای جان ما پیش دو محمودی ندا  
ملک چون در خانه محمودیان زبید همی  
همچنان در خانه محمودیان زبید قضا

( ص ۴ دیوان سنایی )

ازین اشعار سنایی بخوبی آشکارست که در عین اوقات زندگانی قاضی حسن و حسین و عمر محمودی قاضی امین عبدالودود بن عبدالصمد از همین خاندان محمودیان در غزنه قاضی بود و درینصورت ما نام دو نفر دیگر راهم از همین خاندان قضا و علم میدانیم، ولی وصل نسب ایشان با یکی از اجداد این خاندان در حدود ۴۰۰ ه با معلومات کنونی من ممکن نشد . و همین قدر گفته میتوانیم که افراد خاندان محمودی در عصر غزنویان هم در بلخ و هم در غزنه منصب قضا داشته و پیشوایان فقه و ادب و شریعت بوده اند .

### حمید بلخی و معزالدین محمد غوری ؟

از قاضی حمیدالدین مؤلف مقامات ، برخی اشعار در تذکرهها وارد است و محمد عوفی نیز در لباب الالباب ( ص ۱۶۸/۱۶۹ ) اشعار او را نقل کرده است ، ولی همین مؤلف بعد از ذکر حمیدالدین محمودی بلخی نام امام شمس الدین محمود قاضی بلخی را که « اعجوبه زمان و نادره گبهان بود » با نمونه اشعارش نیز می آورد ( ص ۱۶۹ ) که نزد عوفی دو شخصیت جداگانه بوده اند .

در کتاب نزهة المجالس به نقل مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لباب ص ( ۷۹ ) رباعی بنام حمید بلخی آمده ، که گویا سروده حمیدالدین صاحب مقامات باشد ( ۹ ) ولی ما میدانیم که ۵۰ سال بعد از وفات حمیدالدین صاحب مقامات ، یکنفر قاضی حمید محمود دیگری هم از همین خاندان در حدود ۶۰۰ ه زندگی داشت و ممکن است همان شمس الدین محمود قاضی بلخی مذکور در لباب الالباب شماره ( ۸۵ ) بوده که نزهة المجالس هم رباعی او را نقل کرده باشد .

دلیل این سخن آنست که عبدالقادر بن ملو کشاہ بدوانی نیز ذکری از قاضی حمید بلخی

دارد ، که معاصر سلطان معزالدين محمد بن سام غوری بود و در مدح او گفته است:

خسرو غازی معزالدين والدنيا که هست

روز هيجبا با همايون رایتش همسر ظفر

بوالمظفر شهریار شرق کاندر معرکه

گویا دارد همای چترش اندر پر ظفر

( منتخب التواریخ ۵۴/۱ طبع کلکته ۱۸۶۸ هـ )

در صورتیکه این قاضی حمید بلخی معاصر و مداح سلطان محمد غوری باشد چون وی از (۵۶۹ تا ۶۰۲) سلطان غور و غزنه و هند بود پس ده سال بعد از وفات حمیدالدین صاحب مقامات حکمرانی داشت و محال است که او را ممدوح صاحب مقامات بدانیم . و بنا برین دلایل است که گوینده ایات مدح سلطان غور را همین قاضی حمید محمود حدود ۶۰۰ هـ بنابوسعد عمر باید پنداشت که بطن غالب شمس الدین محمود بلخی مذکور در لباب الالباب و نزهة المجالس و منتخب التواریخ یک شخص باشد . والله اعلم بحقایق الامور .

محمد علی شریفی

## مسند نشینان

از گردش زمانه و از دور روزگار  
چرخدگهی بسوی یمین و گه از یسار  
آری کسی نماند و نماند به يك قرار  
بر صفحه حيوۀ نمانده است پایدار  
نام نکو بود که بماند به یادگار  
نامی که برتر است ز صد قصر زرنگار

دل بستگان مسند و منصب چه غسافلند  
گردنده صندلی که بدان تکیه می زنند  
این کرسی است آیت تغییر جاه و جای  
جز نقش نیک خواهی و پاکیزه گوهری  
شیرین ترین حکایت و دلکش ترین حدیث  
نامی که بسته است بدان قدر آدمی

## زمستان

بیارید و بنشست بر بام‌ها  
چو رخشنده گلبرگ بادام‌ها  
نشان‌ها به جا ماند از گام‌ها  
کلاغان نالنده در شام‌ها  
ستاند به در یوزگی، وام‌ها  
بر آهوی افتاده در دام‌ها  
که بس شکوه دارد به پیغام‌ها  
شکاری دگر جوید از دام‌ها  
ز لرزان دلی، مهربان مام‌ها  
به شهر اندرون، دود حمام‌ها  
نگاری، که با من زند جام‌ها  
فروزان کند جانم از کام‌ها  
که راهی کند عرضه، برخام‌ها!  
چو از بیم وحشی دلان، رام‌ها  
به رگهای ما سوسن اندام‌ها

ز خاکستری ابر دوشینه، برف  
سپیدی زند، باغ خشکیده شاخ  
خرامندگان را، به سیمینه راه  
سیه پوش خورشید جان بر لب‌اند  
وزد تند بادی، که از زمهریر  
کمین بسته در برف هر دره گرگ  
به گنجشک کوبنده بر شیشه بین  
پلنگ از گریبان اصطبل تار  
هراسنده بر جان هر کودک‌اند  
خوشایند چشم است و دلخواه جان  
به بیداد این سوز بهمن کجاست  
پس آنکه، در آغوش گرمش بناز  
دریغا که از پختگان کس نماند  
همی لرزدم استخوان، تا بمغز  
مگر میفروش آتشی در زند



ز آغازها، بیند انجام‌ها  
یکی سرخ آتش، بهنگام‌ها  
به لرزنده تن، بخشد آرام‌ها  
بهاری است بر دشت الهام‌ها

خردمند اگر نکته دانی کند  
فروزد به سوزنده سرمای سخت  
پس آنکه، به افسون افیون ناب  
زمستان، فریدون خوش‌نغمه را

## باستانی پاریزی

### در خاک پاک

استاد بزرگوار ما دکتر باستانی از آن پیش که مقاله لطیف و شیرین «از پاریز تا پاریس» را بپایان رساند، مسافرتی به کشور عزیز پاکستان کرد، بنا به خواهش مدیر مجله گزارش سفر پاکستان را مقدم داشت که نو را حلاوتی دگراست. امید است پس از سفر پاکستان دیگر بار به پاریس باز گردد. «مجله یغما»

- ۱ -

از قدیم گفته اند «همسایه نیک در جهان فضل خداست» و عرب گوید: الجار ثم الدار، یعنی اول همسایه بعد خانه. مملکت‌ها هم مثل مردم همسایه دارند و بهر حال خوب و بد باید باهم بسازند. یکی از همسایگان خوب ما کشور پر جمعیت مسلمان پاکستان است که هر ایرانی طبعاً می‌خواهد از اوضاع و احوال آن کشور مطلع باشد. بنده خصوصاً که کرمانی هستم و همسایه دیوار به دیوار پاکستان، طبعاً بیشتر از حد عادی به این آشنائی علاقه دارم، زیرا کرمان با پاکستان نه تنها هم‌سایه، بلکه بهتر بگویم «هم‌آفتاب» و «هم‌ریک» و «هم‌بیابان» است و مردم آن هم از جهت خوی و اخلاق و زندگی و از بسیاری وجوه - حتی بی‌نصبی از طبیعت - نیز مشترک هستند.

در پای خم افتاده‌ام و مست و خرابم  
همسایه دیوار به دیوار شرابم  
شاید به همین مناسبت بود که سازمان «سنتو» که وظیفه‌اش حفظ مناسبات مشترک میان ایران و ترکیه و پاکستان است، از جهت توسعه مناسبات مشترک، سال گذشته مخلص را برای بازدید از کشور پاکستان برگزید، ولی بر اثر تحولات اوضاع، این مسافرت به زمستان امسال موکول شد.

\*\*\*

کراچی دروازه بزرگ پاکستان است با فرودگاهی مجهز برای پذیرائی از هواپیماهای بزرگ، و بندرگاهی عظیم برای قبول کشتی‌های دریای پیمای، و راه آهنی پرکار برای ارتباط میان تمام ایالات پاکستان. این راه آهن از کراچی شروع میشود و به طرف شمال شرقی از حیدرآباد و خیرپور و رحیم یار خان و احمدپور و بالاخره لاهور می‌گذرد و به راه آهن هند متصل میشود، از طرف دیگر شعبات متعدد از آن جدا شده تا راولپندی و پشاور و بالاخره مرز افغانستان؛ و از طرف دیگر یعقوب آباد و سیبی و کوئته و میرجاوه را گذرانده به مرز ایران میرسد. بدین طریق این خط عظیم يك طواف دوره در اطراف پاکستان کرده و همه جا را بهم متصل می‌سازد.

\*\*\*

در سفرها هر کسی دید و بینشی خاص دارد و هر چیز را از ظن خود می‌بیند و چه بسا که از ظن او تا باطن اسرار، فاصله بسیار باشد.

هر کسی از ظن خود شديار من  
 با همه اینها، همین یادداشتهای مختصر، دریچه‌ایست که به طرف خانه همسایه بازمی‌شود  
 و طبعاً اطلاعاتی بدست می‌دهد. البته نباید توقع داشت که دربارهٔ يك مملت «نوخاسته» که برای  
 تحکیم موقعیت خود ورهائی از فقر و جهل کوشش بی‌امان می‌کنند همه جا صحبت از آسمان خراشها  
 و کارخانه‌ها و راههای اسفالت و وسایل تمدن امروز به میان آید.

گرفتاری برای همه هست، همه جا بیماری میتوان یافت، همه جا فقر چهرهٔ خود را نشان  
 می‌دهد، در همهٔ ممالک بیسوادی و جهل سایه افکنی دارد، اما صحبت ازین است که تا کجا و  
 از چه راهی در دفع این بدبختی یا کم کردن آن توان پیش رفت، و گرنه کسی که در جایی تنها  
 پیشرفت‌ها و ظواهر آراسته را ببیند و از نا بسامانی‌ها چشم پوشد از اشتباه بر کنار نمانده است.  
 برق را در خرمن مردم تماشا کرده است

هر که پندارد که حال مردم دنیا خوش است

☆☆\*

هواپیمائی پاکستان يك سازمان بین‌المللی نمونه است، این سازمان نه تنها در تمام  
 خطوط دنیا هواپیما دارد، بلکه بیشتر شهرهای پاکستان را بهم مربوط ساخته و شب و روز  
 هواپیماهای آن شرکت ازین شهر به آن شهر در پرواز هستند، بالاتر از همه مسأله ارتباط  
 پاکستان شرقی با پاکستان غربی است. از عجایب دنیای قرن بیستم همین وجود مملکتی است  
 که قسمت پر جمعیت آن در شرق و قسمت دیگر در غرب شبه قارهٔ هند قرار دارد با حدود ۱۶۰۰  
 کیلومتر فاصله و بدون راه زمینی، زیرا از وقتی که «هندو و مسلمان» کارد و پنیر شده‌اند  
 راه آهن و راه خشکی تقریباً به مرزها ختم میشود و آمدورفت و تجارت بکلی قطع شده است.  
 تنها دوره برای ارتباط این دو قسمت هست: یکی راه هوائی که البته گران تمام میشود ولی  
 بهر حال مرتب است. دوم راه آبی که باید شبه قاره را دور زد و از کراچی خود را به داکارساند  
 و این هم مدتها طول می‌کشد. از بزرگترین مشکلات پاکستان، همین مسألهٔ ارتباط بین دو  
 قسمت کشور است، و شبکهٔ ارتباطات هوائی و بی‌سیم و باسیم بیش از هر چیز در انجام این رابطه  
 مؤثر بشمار میرود، اینست که امروز از هر شهر پاکستان با تلفن به آسانی می‌توان با شهر دیگر  
 ارتباط حاصل کرد و هر روز ممکن است با هواپیمائی از شهری به شهر دیگر رفت، بطور کلی  
 میتوان گفت که امروز پاکستان را «سیم‌ها» و «بی‌سیم‌ها» اداره می‌کنند، نه ژنرالها و احزاب!

\*\*\*

در هتل متروپل که از هتل‌های خوب پاکستان است از طرف دانشگاه کراچی برای  
 من اطاق نگهداری (یا به قول فرنگی‌ها رزرو) کرده بودند. از قدیم گفته‌اند که مهمان که  
 یکی شد برایش گاو می‌کشند! درینجا تنها حرف این نبود که مهمان یکی بود، بل میزبان هم  
 متعدد بود و بنابراین حدیث مفصل را ازین مجمل باید خواند. سازمان سنتومیزبان من بود،  
 بلیط هواپیما را آقای تقوی صاحب منصب سازمان سنتو در آنکارا از شرکت هواپیمائی ترك خریده  
 و به من سپرده بودند، مخارج ایام توقف را در تهران روبه راه کردند، و دولت پاکستان  
 ودانشگاههای آن وسایل پذیرائی گرم و صمیمانه را فراهم ساختند، در واقع ابر و باد و مه و  
 خورشید و فلک در کار بودند تا ارادتمند روزی دو سه بار از تندى و تیزی لفل‌های بی‌دریغی



که در غذاهای پاکستانی بطور کلی وجود داشت ، دهانش تاول بزند ! و بالاتر از آن داستان « يك شكم و چهارمنت » را به جان و دل گوش کند !

\*\*\*

دانشگاه کراچی از حیث وسعت یکی از بزرگترین دانشگاههای پاکستان و شاید خاورمیانه بشمار میرود، شهری است در دل شهری دیگر ، با ساختمانهای مجهز و تازه ساز، هر رشته‌ای از علوم ساختمانی مجزا و مجهز برای خود دارد ، فی‌المثل رشته جغرافیا ، رشته زمین شناسی ، رشته شیمی ، رشته فیزیک ( با قسمتهای مختلف ) ، رشته زبانهای خارجی ( از جمله فارسی ) هر کدام برای خود يك ساختمان دارند که هر کدام از دانشکده ادبیات ما بزرگتر است ، منزل استادان در همان دانشگاه است . استادان قدیمی و متأهل منازل زیبایی يك طبقه مجزا دارند ، استادان مجرد جوان در ساختمانهای بزرگی که مرکب از اطاقها و آپارتمانهای متعدد است منزل می‌کنند . اما هنوز نتوانسته‌اند همه استادان را درین خانه‌ها سکونت دهند .

با همه این وسائل و این تجهیزات ۵ هزار دانشجو در این دانشگاه درس می‌خوانند که ۵۶ درصد آن دختران هستند ، یعنی نسبت دختران از پسران بیشتر است . از دانشگاه تاملرکز شهر با اتومبیل نزدیک به یازده میل و حدود نیم ساعت راه است ( البته بدون راه‌بندان و چراغ قرمز ) و از اینجهت آمد و رفت دانشجویان با اتوبوس معمولاً به زحمت و یا تأخیر انجام میگیرد . ساختمانهایی برای دانشجویانی که از شهرهای دیگر آمده‌اند وجود دارد ، ولی تکافو برای همه نمی‌دهد .

\*\*\*

در محیط دانشگاه استادان و دانشجویان با لباس رسمی خاص شرکت می‌کنند ، شل‌های سیاه و بلند در آن هوای گرم کار را مشکل ساخته است ، در دادگستری هم قضات پاکستان با لباس رسمی حاضر میشوند . توجه به این ظواهر برای جلب نظر نیست ، از نظر احترام به اصول و سنن است و چنان بنظر می‌آید که این خود از بقایای دوران نفوذ انگلیسها باشد که نه تنها اثر بدی ندارد ، بل شکوه و اهمیت خاص نیز در آن نهفته است .

دانشگاههای پاکستان يك ماه ( و بعضی جاها دو ماه ) در تابستان و يك ماه در زمستان تعطیل است و ماه دسامبر ( آذرماه ) از ماههای تعطیل بشمار می‌رود . ساعات کار دانشگاه نیز مثل ادارات دولتی از ساعت ۹ صبح شروع میشود و تا دمام غروب ادامه دارد . درین روزها که من در پاکستان بودم کلاسها تعطیل بود ولی سازمانهای اداری و کتابخانه‌ها کار میکرد و در عین حال استادان اغلب در دانشگاهها حضور داشتند و جلسات متعدد تشکیل میشد که مقدمات افتتاح کلاسها را از اول ژانویه فراهم سازند .

\*\*\*

وضع زندگی در پاکستان صورت خاصی دارد . اولاً باید عرض کنم که پاکستان چون در آمد ارزی مهمی ندارد ، ناچار است درین مورد بیش از حد معمولی سخت‌گیری کند ، اینست که هر کس به آن مملکت وارد میشود باید بگوید چه مبلغ پول همراه دارد ، و روز بازگشت با ارائه باقیمانده پولها ، بگوید که چقدر از پول خود را صرف کرده است . ما در

کشور خودمان میتوانیم روپیه را با قیمت ارزان یعنی هر روپیه ۷/۵ تا ۸ ریال بخریم، اما در خود پاکستان این روپیه حدود ۱۶ ریال تمام میشود، یعنی يك پوند پول را که شما در تهران حدود ۲۰ تومان میخرید در پاکستان از شما به ۱۱/۵ روپیه میخرند و يك دلار که اینجا ۷۵ ریال قیمت دارد در بانکهای پاکستان با ۴/۵ روپیه معاوضه می شود.

بهین ترتیب میزان حقوقها در پاکستان نسبت به ایران تا حدودی پایین است، فی المثل يك معلم دانشگاه از حداقل ۳۵۰ روپیه شروع می کند و به ۷۵۰ روپیه می رسد، يك استاد یار از ۵۵۰ تا ۱۰۵۰ و يك دانشیار از ۷۵۰ تا ۱۵۰۰ و يك استاد (پروفیسور) از ۱۱۰۰ تا ۲۰۰۰ روپیه مجموعاً حقوق خواهد گرفت که با پول ایران حقوق مهمی نیست، ولی البته چون مخارج در آنجا ارزان است و فی المثل يك کیلو گوشت را میشود حدود ۴ تومان خرید و بنده با يك روپیه و نیم ۵ دانه پرتقال و دودانه «گرت فرود» و دودانه «گینو» خریدم، پس میشود به صورتی بهر حال زندگی کرد. اما این راهم باید دانست که قیمت يك اتومبیل سواری «تویوتا» ژاپنی - تقریباً مشابه اپل واند کی بهتر از پیکان است - حدود ۲۲ هزار روپیه تمام میشود.

از همین جهت است که بعضی معلمان دانشگاه که خودشان اتومبیل شخصی ندارند گاهی از دو چرخه های ساخت پاکستان (که کارخانه مهم آن در لاهور است) استفاده می کنند، یا با اتوبوسهای شهری که به وضع عجیبی فرسوده شده اند و با تمام ظرفیت آمد و رفت می کنند خود را به دانشگاه می رسانند.

\*\*\*

هر ایرانی که به پاکستان وارد میشود قبل از هر چیز به دو پدیده جالب برخورد می کند: اول رانندگی از دست چپ است. باید متوجه بود که اینان به سیاق مردم انگلستان هنوز از چپ می رانند و رانندگان هم خیلی تند و بی پروا می رانند، برای کسانی که در ممالک دیگر با «چپ رانی» و «چپ روی» آشنا نیستند، این خود مشکلی است که احتمال برخورد خطرناک را هر لحظه پیش می آورد.

دوم تا بلوهای بی حد و حسابی که در گوشه و کنار تحت عنوان «حبیب بینک» به درو دیوار زده اند، این حبیب بینک، يك مؤسسه بزرگ معاملاتی است که بانك اصلی پاکستان محسوب میشود و متعلق به شخصی به نام حبیب است. حتی بانك ملی پاکستان هم به قدرت این مؤسسه رشک می برد. در بیشتر شهرها عمارات چهارده پانزده طبقه (از جمله در کراچی ۱۸ طبقه) متعلق به این جناب حبیب است که گویا مذهب شیعه دارد و سازمانهای متعدد تجارتي و مالی و فرهنگی را نیز از سود این بانكش اداره می کند.

این بنکدار کم نظیر، يك سازمان فرهنگی دارد که رئیس آن خودش در حکم وزیری است و مدارس متعددی را در شهرها اداره می کند که بنام «حبیب اسکول» (مدرسه حبیب) معروف هستند.

□ □ □

هوای کراچی درین روزها تقریباً مشابه اواخر اردی بهشت و اوایل خرداد تهران بود، آنروز که برای تأیید بلیط به سازمان هواپیمائی پاکستان (PIA) رفتم بادزنهای برقی (پنکه ها) به فعالیت شدید مشغول بودند، هر چند همان روز عصر وقتی در محل موزه کراچی

با آقای ممتاز حسن - رئیس انجمن روابط ایران و پاکستان در کراچی - ملاقات کردم ایشان را دیدم که پالتوهای مخصوص گل و بوته دار پاکستانی را ساخت پوشیده بود . ممتاز حسن میگفت این روزها هوا سرد شده و این سرمای کویته، است که دامنه آن به اینجا کشیده و گر نه هوا اینقدر سرد نبود، من درحالی که به گل‌های سرخ خوش آب و رنگ اطراف باغ موزه اشاره میکردم و غنچه‌های شاداب لطیف گل‌های پرنیانی خاص کراچی را از نظر می‌گذراندم متوجه شدم که هوایی که گل در آن «نمی‌چاید»، برای مردم کراچی سرد گونه است و کویته‌ای که از نظر مایک شهر گرم از نمونه زاهدان محسوب میشود، هوایش برای اهالی آن حدود حکم هوای سیبری را برای ما دارد . یادت زنده باد سعدی که چه خوش گفتی :

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

\*\*\*

استادان گروه زبان فارسی در کراچی، بی‌دریغ فداکاری میکنند، آنها کوشش دارند که دانشجویانی را برای تدریس و توسعه زبان فارسی در پاکستان آماده کنند، درین میان از استادانی مانند دکتر عابد علیخان - که فارغ التحصیل دانشگاه تهران است - و دکتر مطیع الامام و آقای ساجدالله تفهیمی و بالاخره از استاد غلام سرور رئیس گروه باید نام برد. فعلاً حدود ۲۰ تن دانشجو اختصاصاً ادبیات عالی فارسی را در دانشگاه کراچی اختیار کرده اند .

در باب زبان فارسی در پاکستان سخن بسیار خواهیم گفت، درینجا فقط باید اشاره کرد که در بعضی ایالات این کشور، زبان فارسی در دبیرستان یک درس اختیاری و گاهی یک واحد اجباری است. در دانشگاه البته واحد خاصی برای فارسی هست، منتهی همه آنرا نخواهند گرفت .

چون زبان رسمی پاکستان زبان اردو و انگلیسی است و در بعضی نقاط ناچارند زبانهای بنگالی و پنجابی و پشتو را به دانش آموزان بیاموزند و زبان عربی نیز کم و بیش مورد توجه هست، زیرا بهر حال زبان دینی کشور است که اصل ملیت و استقلال خود را بر دین مبین اسلام نهاده است، این است که زبان فارسی بهر حال موقعیت از دست رفته را به این سادگی احراز نخواهد کرد. اما این نکته هست که بیشتر کلمات زبان اردو فارسی است، و این خود نقطه اتکائی برای توسعه فرهنگ ایران بشمار میرود .

استاد غلام سرور که از بزرگترین استادان زبان فارسی در پاکستان است، بی‌دزیغ و بدون هیچگونه چشمداشتی، به زبان فارسی در کراچی خدمت می‌کند، او عاشق زبان و شعر فارسی است. تحصیلات خود را در دانشگاه علیگر و سپس لندن پایان برده، سردنيس راس استاد راهنمای او بوده، رساله اش را در باب تاریخ شاه اسماعیل صفوی به زبان انگلیسی نگاشته که از جهت شیوه تحقیق و استفاده از اسناد اختصاصی کم نظیر و حقا درخور ترجمه است و گمان میرود بجا باشد بنیاد فرهنگ ایران که اینروزها دست بعضی محققان همسایه را توی رنگ گذاشته است، به بعضی آثار استاد غلام سرور نیز به عین عنایت نظر کند .

غلام سرور علاوه بر این آثار دیگری نیز دارد، او گلشن راز شیخ شبستر را تصحیح و تنقیح کرده و آماده چاپ دارد، تاریخ ادبیات فارسی شبه قاره را تألیف کرده، علاوه بر آن

شش جلد کتاب نیز برای تدریس زبان فارسی در آن سامان نگاشته و بخرج خود چاپ کرده و این دیگر واقعاً برای ماعبرت انگیز است.

او در سال ۱۳۱۱ به تهران آمده، و از آن روزگار ببعدهایران راندیده است. جادارد که از چنین استادی تجلیل مناسب بعمل آید. من بیش ازین درباب خدمات بی چشمداشت استادان فارسی در آن سامان سخن نخواهم گفت چه از تعریف بی پیرایه‌ای که روزی از یکی از دوستان خود در عراق نمودم، تجربه خوش ندارم، خوشبختانه دولت دوست و برادر ما پاکستان تا آن حد به همسایه خود ایران علاقه مند است و مردمش چنان با ما دوست و یکدل هستند که قدر استادان خود را خوب می‌دانند، اما بهر حال ما را نیز وظیفه‌ای هست.

\* □ \*

ملاقات با استاد قریشی رئیس دانشگاه کراچی برای من بسیار مغتنم بود. استاد قریشی خود درجه دکتری در تاریخ دارد و خوشبختانه زبان فارسی خوب میداند و به خوبی حرف میزند. او عنایت خاص به استادان زبان فارسی و گروه آن نشان میدهد و کتابخانه اختصاصی گروه ادبیات فارسی به نوبه خود قابل توجه است، اما موقع آن رسیده که بسیاری از کتابهایی که در ایران چاپ شده است - خصوصاً کتابهای وزارت فرهنگ و هنر و انجمن آثار ملی و دانشگاه تهران - يك جا به کتابخانه دانشگاه کراچی هدیه شود.

کمان میرود باید شاگردان اول رشته‌های فارسی را در دانشگاهها بیش ازین تشویق کرد، گاهی مبلغی مختصر به عنوان جایزه و زمانی مدال و نشان، و احتمالاً بورس مسافرت به ایران و ادامه تحصیل در دانشگاه تهران از وسایلی است که میتواند توجه گروهی را به ادامه تحصیلات عالی فارسی در پاکستان فراهم آورد. دردل دوست بهرحيله رهی باید کرد.

\* \* □

مزار جناح بر فراز تپه‌ای در وسط شهر کراچی قرار گرفته است. معماران زبردست پاکستانی این بنای عظیم را تماماً از سنگ مرمر سفید پرداخته و برپای داشته‌اند. هر کس به کراچی میرود حتماً باید مزار این مرد بزرگ را که سازنده ملتی نوساخته است زیارت کند. اطراف مزار میدانی بسیار بزرگ ایجاد کرده‌اند و صدها کارگر و بنا روز و شب مشغول تسطیح و درختکاری و جدول بندی و ایجاد حوض و فواره‌های گوناگون در آن هستند. ما معلمین تاریخ لامحاله بیش از توجه به خود تاریخ و کتابهای تاریخی، باید به مردان تاریخ‌ساز، توجه داشته باشیم و هرگز فراموش نکنیم که تا خاک آنها هست عمر اهل تاریخ هم هست و بهر حال هم اینها بوده‌اند که «نانی در کاسه ما ترید کرده‌اند». بدینجهت علاوه بر جنبه های جهانی و بزرگواریها و آزادی طلبی های ایشان - از جهت شخصی و اختصاصی هم باید بر مزار آنان درود خاص بفرستیم. مزار جناح در کراچی متبرکترین مقبره ایست که خاص و عام پاکستان بدان توسل می‌جویند.

ناتمام

بهت!

می گذرم از میان رهگذران ، مات      می نگرم در نگاه رهگذران ، کور  
اینهمه فریاد در وجودم و من ، لال      اینهمه غوغاست در کنارم و من دور!



هیچ نه اندیشه ای، که هیچم، پوچم.      هیچ نه انگیزه ای، که سنگم، چوبم.  
همسفر قصه های تلخ غریبم      رهگذر کوجهای تنگ غرویم!



دیگر، در جان من نه عشق، نه احساس.      دیگر، در قلب من، نه شور، نه فریاد.  
دشتم، اما در او نه ناله مجنون!      کوهم، اما در او نه تیشه فرهاد!



آنهمه خورشیدها که در من می سوخت      چشمه اندوه شد ز چشم ترم ریخت  
کاخ امیدی که برده بودم تا ماه      آه، که آوار غم شد و به سرم ریخت



زورق سرگشته ام، که درد امواج      هیچ نبیند، نه ناخدا، نه خدا را  
موج ملالم، که در سکوت و سیاهی      می برم این جان از امید جدا را



می گذرم از میان رهگذران ، مات      می شمرم میله های پنجره ها را!  
می نگرم در نگاه رهگذران ، کور،      می شنوم قیل و قال زنجره ها را



دکتر مهدی محقق  
استاد دانشگاه

## بیاد پروفیسور ساخت

جهان خاورشناسی یکی از مردان بزرگ خود را در روز جمعه اول اوت ۱۹۶۹ از دست داد این مرد پروفیسور ژوزف ساخت رئیس شعبه فرهنگ و زبانهای خاورمیانه دانشگاه کلمبیای امریکا بود .

ساخت در سال ۱۹۰۲ در آلمان متولد شد و در سن بیست و یکسالگی موفق باخذ درجه دکتری گردید و در بیست و پنجسالگی استاد دانشگاه فریبرگ شد و جوانترین استاد در کشور آلمان محسوب می گشت. در زمان هیتلر از آلمان بیرون آمد و مدتی در دانشگاه قاهره (فؤاد اول آن زمان) تدریس می کرد او در قاهره مقالات مفیدی در مجله دانشکده ادبیات نوشت و از این گذشته با همکاری ماکس مایر هوف برخی از کتابهای فلسفی و طبیبی عربی را منتشر ساخت از آن جمله کتاب خمس رسائل که مکاتبات میان ابن بطالان بغدادی و ابن رضوان مصری است. او سپس بانگلستان آمد و تبعه آن کشور گردید و از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳ بعنوان استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه اکسفورد تدریس کرد و سپس مدتی در الجزیره بتدریس پرداخت و دانشگاه الجزیره عنوان دکتری افتخاری با و تفویض نمود .

ساخت در سال ۱۹۵۷ برای یکسال تدریس به کلمبیا دعوت شد و در ۱۹۵۹ بعنوان استاد رسمی و دائمی آن دانشگاه درآمد و نیز بطور غیردائم در دانشگاههای هاروارد، پرینستون، میشیگان، منسوتا خطابه های علمی ایراد کرد. او یکی از سه تنی بود که بر چاپ جدید دائره المعارف اسلام نظارت دارند و نیز مجله مطالعات اسلامی *Studia Islamica* که در پاریس مدت مدیدی است منتشر می شود زیر نظر او و پروفیسور برونشویک اداره می شد. از ساخت تألیفات فراوانی بزبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی باقی مانده که مهمترین آنها اساس فقه اسلامی *The Origins of Muhammadan jurisprudence* است که چهارمین چاپ آن در ۱۹۶۷ منتشر گشته و همچنین کتاب مقدمه ای بر حقوق اسلامی است : که دومین چاپ آن در ۱۹۶۶ صورت گرفته است .

*An Introduction to Islamic Law*  
گذشته از این او برخی از متون عربی در رشته فقه را چاپ کرد که از آن جمله اختلاف الفقهای طبری و کتاب الحیل شیبانی است نگارنده برای نخستین بار ساخت را در آغاز فروردین ۱۳۴۵ در شهر فیلا دلفیا ملاقات کرد در آن ایام اعضای انجمن خاورشناسی امریکا در آن شهر گرد آمده بودند تا آخرین تحقیقات علمی خود را بر سایر اعضای انجمن عرضه دارند موضوعی را که بنده انتخاب کرده بودم عبارت بود از «یادداشت هائی درباره طب روحانی رازی» پس از القاء خطابه ساخت خواهش کرد که نسخه ای از مقاله خود را بایشان بدهم و سپس طی نامه ای درخواست نمود که آن مقاله را تکمیل کنم تا در مجله «مطالعات اسلامی» در پاریس منتشر گردد آن مقاله بلطف پروفیسور ساخت در ۱۹۵۷ خارج از نوبت در آن مجله منتشر گردید و این موجب شد که بسیاری از خاورشناسان با من آشنائی پیدا کنند و صورت فارسی آن مقاله نیز

درمجله دانشکده ادبیات تحت عنوان «رازی درطب روحانی» منتشر گشت .  
 آخرین باری که ساخت راملاقات کردم در خرداد ۱۳۴۷ در لندن بود که من از کانادا  
 مراجعت می کردم و چند روزی در لندن ماندم. خانم لمتون رئیس قسمت فارسی دانشگاه لندن  
 از بنده و ساخت دعوتی بعمل آورد. در این مجلس کتاب «ناصر خسرو و اسماعیلیان» تألیف  
 برتلس را (ترجمه فارسی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) برای اولین بار دیدم و مدتی  
 سخن درباره ناصر خسرو بود و من از جهت آنکه ساخت علاقه مند به وضع علمی زمان ناصر خسرو  
 بود در باره اشارات ناصر خسرو به علما و فقها و متکلمین زمان خود و عقائد آنان شمه ای  
 صحبت کردم که تمام آن مطالب برای ساخت بی سابقه بود از من خواهش کرد که این موارد  
 را با ذکر موضوع و صفحه از آثار ناصر خسرو استخراج کنم و برای او بفرستم تا در مقالات و  
 آثار خود بآنها استشهاد جوید من این عمل را انجام دادم ولی او هرگز از این یادداشتها استفاده  
 نکرد لذا مناسب دیده شد که بیاد بود او این یادداشتها بهمان کیفیت که برای او فرستاده شده  
 درمجله شریف یغما منتشر گردد .

### ققها لقبان

«و امروز ققها لقبان دین اسلام همی گویند اگر کسی گوید امروز همی از آمدن آفتاب  
 پدید آید یا من بدانم که کدام ستاره رونده است و کدام ثابت است او کافر است و جهل را بر علم  
 برگزیده اند و همی گویند ما را با چون و چرایی آفرینش کار نیست» (۱) مقایسه شود با :  
 جهان را بنا کرد از بهر دانش      خدای جهاندار و بی یار و یاور  
 تو گوئی که چون و چرارا نکویم      همین است نزدیک من مذهب خر (۲)

### طلما لقبان

«و بعلت کافر خواندن این علما لقبان مرکسانی را که علم آفرینش دانند جویندگان  
 چون و چرا خاموش گشتند و گویندگان این علم خاموش ماندند و جهل بر خلق مستولی شد  
 خاصه بر اهل زمین ما که خراسان است و دیار مشرق» (۳) مقایسه شود با :  
 گنج علمند و فضل اگر چه ز بیم      در فراز و دهان بمسمارند (۴)  
 و همچنین :  
 خاک خراسان که بود جای ادب      معدن دیوان ناکس اکنون شد  
 حکمت را خانه بلخ بود و کنون      خانه ش ویران و بخت وارون شد (۵)

- 
- ۱ - ناصر خسرو : جامع الحکمتین (تهران ۱۳۳۲ ش)، ص ۱۲
  - ۲ - ناصر خسرو : دیوان (تهران ۱۳۰۷ - ۱۳۰۴ ش)، ص ۱۶۹
  - ۳ - ناصر خسرو : جامع الحکمتین ، ص ۱۵ - ناصر خسرو : دیوان، ص ۱۶۹
  - ۵ - دیوان ۱۰۲

### فقه

«ومرھوسها را بهوای مختلف خویش ریاست جویان اندردین استخراج کرده و فقه نام نهاده و مردانایان را بعلم حقایق و مرینندگان را بچشم بصائر و مرجوینندگان حق را و جداکنندگان جوهر باقی ثابت را از جوهر فانی مستحیل ملحد و بددین و قرمطی نام نهاده» (۶) مقایسه شود با :

فقه است مران بیهده را سوی شما نام

کان را همی از جهل شب و روز بخائید (۷)

و همچنین :

نام نهی اهل علم و حکمت را      را فضی و قرمطی و معتزلی (۸)

### فقه و رشوت

این رشوت خواران فقها اندشما را      ابلیس فقیهست گراینها فقها اند  
از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت      فتنه همگان بر کتب بیع و شرا اند  
رشوت بخورند آنکه رخصت بدهندت      نه اهل قضا اند بل از اهل قفاند (۹)  
مقایسه شود با :

ان جئتهم فارغاً لزوك فى قرن      وان رأوا رشوة افتوك بالرخص (۱۰)

### حیلت و رخصت

کتب حیلت چون آب زبرداری      مفتی بلخ و نشابور و هری زانی  
بر کسی چون زقضا سخت شود بندی      تو مرانرا بیکی نکته بگردانی (۱۱)

\*\*\*

ای حیلت سازان جهلاء علما نام      کز حیله مرا بلیس لعین راوزرئید  
چون خصم سر کیسه رشوت بگشاید      در وقت شما بند شریعت بگشائید (۱۲)

\*\*\*

رخصت و حیلت مهارهای تو شد      تو ز پس این مهارها جعلی  
حیلت و رخصت هبل نهاد ترا      تو تبع مکر و حیله هبلی (۱۳)

و نیز ص ۲۴۶ آن مرد که او کتب فتاوی و حیل ساخت الخ.

- 
- ۶ - ناصر خسرو : زاد المسافرین ( برلن ۱۳۴۱ ) ، ص ۳      ۷ - ناصر خسرو :  
دیوان ، ص ۱۲۵      ۸ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۴۴۸      ۹ - ناصر خسرو : دیوان ،  
ص ۹۷      ۱۰ - ابن ابار : المقتضب ( قاهره ۱۹۵۸ ) ، ص ۱۱  
۱۱ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۴۳۰      ۱۲ . ناصر خسرو : دیوان ، ص ۱۲۴  
۱۳ -      ،      ،      ،      ۴۴۸



## بوحنیفه ، صاحب رأی ، نعمان

از بیم سپاه بوحنیفه بیچاره و مانده در حصارم (۱۴)

\*o\*

می جوشیده حلالست سوی صاحب رای شافعی گوید شطرنج مباحست بیاز (۱۵)

\*o\*

همه افسار بداند به نعمان تو بکوشش بخرد تا مگر افسار به نعمان ندهی (۱۶)  
مقایسه شود نام و لقب با: «فی اخبار ابی حنیفه واصحابه العراقین اصحاب الرأی» (۱۷) و همچنین:

و فقیهاً افکاره شدن للنعم  
فالعراقی بعده للحدجازی  
— مان مالم یشده شعر زیاد  
قلیل الخلاف سهل القیاد (۱۸)

## امام کاغذ مال ، مختصر

یکیت گوید خواجه امام کاغذ مال یکی فریشته بود او بصورت بشری  
امام مفتخر بلخ قبة الاسلام طریق سنت را ساختست مختصری (۱۹)  
امام کاغذ مال : ابوبکر الوراق الزاهد المشهور من اهل بلخ شارح مختصر  
الطحاوی؟ (۲۰) مختصر: الطحاوی ، الکرخی ، الجصاص ، القدوری؛

هی چو شمیده ، باده پیخته ، سبکی پیخته

می جوشیده حلالست سوی صاحب رای شافعی گوید شطرنج مباحست بیاز (۲۱)

\*\*\*

باده پیخته حلالست بنزد تو که تو بر مذهب بو یوسف و نعمانی (۲۲)

\*\*\*

رخصت سبکی پیخته داد یکی دام دیگر دامی حدیث عشرت غلمان (۲۳)  
مقایسه شود با :

عليك بمطبوخ النبذ فانه ودع قول من قد قال ان قلبه  
حلال اذا لم يخطف العقل والفهما معین علی الاسکار فاستویا حکما (۲۴)

۱۴ - ناصر خسرو: دیوان ، ص ۲۷۶

۱۵ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۴۵۳

۱۷ - ابن الندیم : الفهرست ( قاهره . المطبعة الرحمانية ) ، ص ۲۸۴

۱۸ - ابوالعلاء المعری : شرح التنویر علی سقط الزند ( قاهره مطبعة مصطفى محمد ) ،

ج ۱ ص ۳۰۸ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۷۵

۲۰ - مقدمه مختصر الطحاوی ، ص ۸ و ۹ از ابوالوفاء الافغانی وابن الندیم ، ص ۲۹۳

۲۱ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۲۰۲ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۴۳۰

۲۳ - ناصر خسرو : دیوان ، ص ۳۴۸

۲۴ - ثعالبی : نیمیة الدهر ( قاهره ۱۳۶۶ ) ، ج ۴ ص ۳۱۰

و همچنین: «ابوحنیفه گفت... و مطبوخ که دوسیک (= سه یک، ثلث) از آن بشود و سیکی  
بماند خوردن آن مباح است» (۲۵) و نیز مقایسه شود با: میبختج (۲۶) و مثلث (۲۷)

### فقیه بلخ و مسأله رؤیت خدا

گوئی که فلان فقیه گفتست      آن فخر امام بلخ بامین  
کاین خلق خدای را به بیند      برعرش بروز حشر همکین (۲۸)  
مقایسه شود با آیه‌ای که اشاعره در مسأله رؤیت با آن استدلال می‌جویند:  
«وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره» (۲۹)

### شافعی، ابوحنیفه، حنبلی، مالک

شافعی گفت که شطرنج مباحست مدام      کج‌مبازید که جز راست نفرموده امام  
بوحنیفه به ازو گوید در باب شراب      که ز جوشیده بخورتا نبود بر تو حرام  
حنبللی گفت که گر آنکه بغم درمانی      بسته بنگک تناول کن و سرخوش بخرام  
گر گنی پیروی مفتی چارم مالک      اوهم از بهر تو تجویز کند و طی غلام  
بنگک و می‌می‌خورو... می‌کن و می‌بازقمار      که مسلمانی ازین چار امامست تمام (۳۰)

\* \* \*

می‌جوشیده حلالست سوی صاحب‌رای      شافعی گوید شطرنج مباحست بیاز  
صحبت کودک ساده ز نخ را مالک      نیز کردست ترارخصت و دادست جواز  
می‌وقمار و لواطه بطریق سه امام      مر ترا هر سه حلالست هلاسر بفراز (۳۱)  
مقایسه شود با: «ویروی عن المالکیة انهم يستحلون اللواط بالممالیک و ان الشافعیة یجیزون  
القمار بالشطرنج و ان الحنفیة یجیزون شرب الخمر و ان الروافض یجیزون المتعة».

قال المعری یدکر هذه المذاهب:  
الشافعی من الائمة واحد  
و ابو حنیفة قال و هو مصدق  
شرب المنصف و المثلث جائز  
و اجاز مالک الفقاح تطرفاً  
واری الروافض قد اجاز و امتعة  
و لدیهم الشطرنج غیر حرام  
فیما یفسره من الاحکام  
فا شرب علی امن من التام  
و هم دعائم قبة الاسلام  
بالقول لا بالعقد و الابرام

۲۵ - میبیدی: کشف الاسرار و عدة الابرار (تهران ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱)، ج ۳ ص ۲۲۴

۲۶ - مفیدالعلوم و مفیدالهموم (رباط الفتح ۱۹۴۱)، ص ۷۸

۲۷ - رجوع شود به صفحه ۵ بیت سوم      ۲۸ - ناصر خسرو: دیوان، ص ۳۱۳

۲۹ - سورة القيامة ۲۲      ۳۰ - ناصر خسرو: دیوان، ص ۵۰۵

۳۰ - ناصر خسرو: دیوان، ص ۵۰۵      ۳۱ - ناصر خسرو: دیوان، ص ۲۰۲

فاسق ولطوا شرب وقامر و احتجج فی کل مسأله بقول امام (۳۲)  
 و نیز مقایسه شود با : « ان الحد لایلزم من یلوط بفلام مملوكه » (۳۳)  
 « ... و عن لعب الشطرنج اذا سلم المال من الخسران و الصلاة عن النسیان فذلك  
 انس بین الخلان » (۳۴)

### کتاب فتاوی و حیل

آن مرد که او کتب فتاوی و حیل ساخت بر صورت ابدال بد و سیرت دجال  
 حیلت نه ز دینست اگر برره دینی حیلت مسکال ایچ و حذر دار زمحتال  
 گر دام نبودیش چنین حیلت ورخصت این خلق نپذیرفتی از وحد ثنا قال (۳۵)

### قیاس ، رای

رای ترا راه نیست در سخن من گرتو براه قیاس و مذهب رایی (۳۶)

\*\*\*

تا منابع بسوم رسول ترا نروم بامراد خویش و قیاس (۳۷)

\*\*\*

بر قیاس خویش دانی هیچ کایزد در کتاب از چه معنی چون دوزن کردست مردی را بها  
 و زنا کردن چو کشتن نیست از روی قیاس هر دو را کشتن چو یکدیگر چرا آمد جزا  
 و ز قیاس تو رسول مصطفائی نیز تو زانکه مردم بود همچون تو رسول مصطفی  
 و ز قیاس تو چو با پرند پرند همه

پر دارد نیز ماهی چون نبرد بر هوا (۳۸)

و مقایسه شود با : « یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین » النساء / ۱۱  
 « الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة » النور / ۲

### قیاس عقلی ، قیاس حجتی ، قیاس هستوی

بیاموزی قیاس عقلی از حجت اگر مرد قیاس حجتی هستی (۳۹)

۳۲ - نشوان الحمیری : الحورالعین (قاہرہ ۱۸۴۷) ، ص ۲۶۳

۳۳ - سبکی : طبقات الشافعیة (قاہرہ المطبعہ الحسینیہ) ؛ ج ۳ ص ۱۸

۳۴ - ، ، ص ۱۸۲

۳۵ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۲۴۶

۳۶ - دیوان ناصر خسرو ص ۴۱۹

۳۷ - دیوان ناصر خسرو ص ۲۰۶

۳۸ - دیوان ناصر خسرو ص ۲۵

۳۹ - دیوان ناصر خسرو ص ۴۷۳

\* \* \*

هر کرانوغشت مادر او کهن گردد بلی همچنین آید بمعکوس از قیاس مستوی (۴۰)  
 قیاس عقلی - برهان (۴۱) قیاس حجتی - قیاس منطقی (۴۲) قیاس مستوی - عکس مستوی (۴۳)  
 قیاس فقهی - تمثیل منطقی (۴۴)

### تشبیه و تعطیل

حکمت از حضرت فرزند نبی باید جست

پاک و پاکیزه ز تشبیه و ز تعطیل چو سیم (۴۵)

مقایسه شود با : «داعی که او مادر مستجیب است مرفرزند نفسانی خویش را از آایشها  
 نفس کان جهل و شک است و ز تشبیه و تعطیل پا کیزه کند بسخنان عقلی» (۴۶)  
 «و خبر آرند از امام جعفر الصادق علیه السلام که از وی پرسیدند که تعطیل است یا تشبیه؟  
 او گفت «منزلة بین المنزلتین» (۴۷) «کالتوحید المتوسط بین التعطیل والتشریک» (۴۸)

### فقیه بلخ و بخارا

بهمان فقیه بلخ و بخارا شد  
 چون کار دین و علم بغوغا شد (۴۹)

\* \* \*

من دیده ام فقیه بخارا را  
 بند سوار دلدل شهبارا (۵۰)

غره مشو بدانکه همی گوید  
 زیرا که علم دینی پنهان شد

آن را بدو بهل که همی گوید  
 کان کور دل نیارد پذیرفتن

- ۴۰ - دیوان ناصر خسرو ص ۴۶۱ ۴۱ - ابن رشد : فصل المقال و تقریر ما بین الشریعة  
 والحکمة من الاتصال (لیدن ۱۹۵۹) ص ۷۰۶ و نیز گوید :  
 « اکثر اصحاب هذه الملة مثبتون القیاس العقلی الاطائفه من الحشویة و هم محجوبون  
 بالنصوص » ص ۸
- ۴۲ - «الموصل الی التصدیق حجة» «انواع الحجة القیاس والاستقراء و التمثیل» تحریر  
 القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه (قاہرہ ، ۱۹۴۸) ، ص ۲۴ و ۲۶
- ۴۳ - «العکس المستوی و هو عبارة عن جعل الجزء الاول من القضية ثانيا والثانی اولامع  
 بقاء الصدق والکیف بحالهما» تحریر القواعد المنطقیه ، ص ۱۲۵
- ۴۴ - «التمثیل هو اثبات حکم فی جزئی وجد فی جزئی آخر لمعنی مشترک بینهما والفقها  
 یسمونه قیاسا والجزئی الاول قرعا و الثانی اصلا والمشترک علة وجامعا» تحریر القواعد المنطقیه  
 ص ۱۶۶ ۴۵ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۳۰۰ ۴۶ - ناصر خسرو : جامع الحکمتین  
 ص ۲۱۰ ۴۷ - ناصر خسرو : جامع الحکمتین ، ص ۳۳ ۴۸ - البیاضی :  
 اشارات المرام من عبارات الامام (قاہرہ ، ۱۹۴۹) ، ص ۴۰
- ۴۹ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۴۰ ۵۰ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۷

## اسم و مسمی

از نام بنامداره یابد      چون عاقل تیز هوش بود جویا  
 خرسند مشو بنام بی معنی      نام تهی است زی خرد عنقا (۵۱)  
 مقایسه شود با . «اما بنام گفتن چیزها فضل نباشد کسی را بر کسی از بهر آنک یک چیز را  
 عرب بنامی گوید و ترك بنامی هند بنامی و رومی بنامی و حبشی بنامی» (۵۲) «قال عامة اهل السنة  
 و الجماعة الاسم والمسمى واحد . . . . . و قالت المعتزلة الاسم غير المسمى (۵۳)

## مسأله جبر

اگر کار بود ست و رفته قلم      چرا خورد باید به بیهوده غم  
 و گر ناید از تونه نیک و نه بد      روانیست بر تونه مدح و نه ذم  
 عقوبت محالست اگر بت پرست      بفرمان ایزد پرستد صنم (۵۴)  
 مقایسه شود با :  
 ان كان من فعل الكبائر مجبراً      فعقا به ظلم على من يفعل (۵۵)  
 . . . و ايضاً لوجبره على فعل ما لم يجز معاقبه عليه (۵۶).

## وقیله گرامیه

گوئید که بدها همه برخواست خداست      جز کفر نگوئید چو اعدای خدائید (۵۷)  
 گرامی گوید : صواب و خطا و طاعت و معصیت بنده بخواست خدای است (۵۸)

- 
- ۵۱ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۸      ۵۲ - ناصر خسرو : جامع الحکمتین ، ص ۱۳  
 ۵۳ - البزدوی : اصول الدین (قاهره ، ۱۹۶۳) ، ص ۸۸  
 ۵۴ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۲۶۲  
 ۵۵ - ابوالعلاء المعری : لزوم ما لا یلزم نقل از الجامع فی اخبار ابی العلاء محمد سلیم  
 الجندی (دمشق ۱۳۸۲ ق) ، ص ۴۰۵  
 ۵۶ - سعید بن یوسف الفیومی : الامانات والانتقادات (لیدن ۱۸۸۰) ، ص ۱۵۲  
 ۵۷ - دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۲۵      ۵۸ - ناصر خسرو : جامع الحکمتین ،

## تاریخ هر گز تکرار نمی شود

د... در شماره ۲۵۳ مهرماه ۱۳۴۸ آن مجله شریف مقاله جناب آقای عبدالرحمن فرامرزی را خواندم اینجانب که از خوانندگان قدیمی مجله وزین یغما هستم نکاتی بنظرم رسید که روشن شدن آنها از نظر منافع حیاتی ملل مسلمان جهان حائز اهمیت است و برای توضیح نظریات خود مقاله ضمیمه را خدمتتان ارسال داشتم... .

در دفتر کارم نشسته بودم که جزو نامه های وارده شماره ۲۵۳ مجله یغمارا روی میز گذاشتند آنرا برداشتم در صفحه اول چشمم بعنوان مقاله استاد فرامرزی « من از تکرار تاریخ میترسم » افتاد اول بطور سرسری و سطحی و کم کم با شوق و اشتیاق فراوان بخواندن آن مشغول شدم .

استاد فرامرزی بقدری ظریف و با مزه چیزی می نویسند که انسان سرکیف می آید صورت ظاهر عبارات و کلمات با اندازه ای دلفریب است که در خواننده ذوق و نشاط بی حدی ایجاد میشود و انسان فرصت تفکر و تعمق در معنای عبارات را پیدا نمی کند و هنوز جمله اولی تمام نشده عقب جمله بعدی میگردد. خواندن مقاله را به آشنایان توصیه کردم و همه با من هم عقیده بودند که استاد فرامرزی با قلم شیوای خود حق مطلب را بخوبی ادا کرده است .

یک دو روز بعد که کتابها را جابجا میکردم دو مرتبه چشم بهمان مقاله افتاد این دفعه که آنرا خواندم بنوعی تردید و ابهام دچار شدم ، هر چه فکر کردم نتوانستم با بعضی از قسمتهای مقاله موافقت کنم مخصوصاً چون موضوع مقاله مربوط به سر نوشت یک ناحیه وسیع از مسلمانان دنیاست و هر گونه اشتباه و القاء شبهه ای در بررسی این مطلب ممکن است خطرات عظیمی برای مسلمین داشته باشد نتوانستم ساکت بنشینم . روشن شدن موضوع مقاله در نظر مسلمانان دنیا و تحصیل تجربه بنظر من بسیار اهمیت دارد و وظیفه وجدانی هر خواننده است که هر چه در قدرت دارد برای موشکافی و استنتاج نتیجه صحیح کوشش کند .

از آنجائیکه تحقیق در مطالب فوق را بنفع ایرانیان و مسلمانان میدانم زحمت تهیه این مطالب را قبول کردم گرچه یقین دارم که بعد از این مباحثات نتیجه ای که برای خودم حاصل میشود بدینی یک عده از هموطنان ایرانی و نارضایتی آن عده از اعراب - یهودیها - انگلیسی ها آمریکائی ها و روسهائی است که تصادفاً این مقاله را بخوانند و یا از مفهوم آن با خبر شوند ضمناً با کمال صراحت باید بگویم که هیچ نوع ادعائی برای نویسندگی و انتقاد و یا بیان مطلب جدیدی ندارم .

مطالبی که در زیر نوشته شده همه آنهائی است که هر کس با مختصر مرور در مجلات و کتابهای معمولی بآن برمی خورد و مخصوصاً باید متذکر شوم که استاد فرامرزی قطعاً بمحض خواندن نامه آقای دکتر جمشید (؟) قلم را بدست گرفته و با احاطه و تسلطی که بهمه مطالب علمی و تاریخی دارند فی المجلس جواب آقای دکتر را تهیه نموده اند در صورتیکه من بعد از

مطالعه دقیق و موشکافی کامل مطالب و رجوع به مراجع مختلف این جواب را تهیه میکنم و اگر نقطه قابل توجهی در این مطالب موجود باشد بهیچوجه از ارزش ادبی مقاله استاد نمی‌کاهد .

قسمت اول مقاله گرچه موضوع اصلی مورد بحث من نیست ولی چون من اظهارات آقای دکتر جمشید را طوری دیگر تعبیر میکنم بطور مختصر عقیده خود را اظهار می‌کنم .  
استاد فرامرزی نوشته‌اند : « من يك ایرانی مسلمان هستم که ایرانی و مسلمان بدنیا آمده‌ام و امیدوارم که بکرم خدا مسلمان بمیرم و البته ایرانی خواهم مرد ولی بهیچیک از دو صفت افتخار نمی‌کنم . » با اینکه استاد يك حقیقت مسلم و واضحی را با جملات فوق بیان کرده‌اند باید بصراحت بگویم که من خودم جرئت بیان همین حقیقت مسلم را نداشتم . الحمدلله وضعیت اجتماعی استاد طوری است که قدرت بیان مطالب را آنطور که حقیقت دارد بدون بیم و هراس و با کمال وضوح دارند و امیدوارم همیشه در این رویه موفق باشند .

استاد به آقای دکتر جمشید ایراد میگیرند که چرا باین دو حقیقت افتخار میکنند . بنظر بنده اشکال در همین جا است . این آقای دکتر واقعی یا فرضی بیچاره که حرف بدی نزده است او که نگفته از یهودی و ایرانی بدنیا آمدن افتخار می‌کند او میگوید از یهودی و ایرانی بودن ( نکته کلام روی بودن آنست ) افتخار میکند و حرفش هم خیلی حساسی است زیرا خیلی از افراد هستند که وقتی در کشوری بدنیا آمدند و بزرگ شدند و مقایسه کردند از تابعیت آن کشور بعلل وقایعی که در کشورشان اتفاق افتاده ، و یا بر اثر اعمال هموطنانشان ، و یا بعلت شهرتی که زادگاهشان بین مردم دارد ، و یا در نتیجه اختلاف سلیقه و عقیده با رویه اجتماعی و سیاسی و اخلاقی کشورشان ، به ماندن در تابعیت آن کشور راضی نمیشوند و از آنجا کوچ میکنند و بجای دیگر میروند ، و سعی می‌کنند هر چه زودتر خود و بچه‌هایشان را به عادات و رسوم اجتماعی کشور جدید تطبیق بدهند ، و اثرات تعلق به کشور قدیمی را از بین ببرند . موقعی که فجایع نازی‌ها در آلمان بر ملا شد من خودم تعداد زیادی از متفکرین و دانشمندان آلمانی را دیدم که بصدای بلند و عبارات صریح همه جا اعلان میکردند که ما از آلمانی بودن تنگ داریم وعده بی‌شماری از آنها از کشور آلمان مهاجرت کردند و آمریکائی و کانادائی و استرالیائی شدند . اما این آقای دکتر زبان بسته حالا که وضع مملکت خودش را با سایر کشورها حتی با ارض موعود مقایسه میکند خیلی راضی است و دلش میخواهد همین‌جا بماند و زندگی کند و از اینکه جزء جامعه ما است افتخار میکند اینکه ایرادی ندارد .

قسمت بعدی فرمایشات استاد مربوط به حق مالکیت فلسطین است که آیا اعراب حق اولویت دارند یا یهودی‌ها ؟ بدون شك برای همه واضح است که مباحثه در این موضوع فقط جنبه تئوری و فرضی و وقت‌گذرانی دارد و بهیچوجه من الوجوه کوچکترین اثری در واقعیت تصرف این سرزمین نخواهد داشت .

قدر مسلم یهودی‌ها هم مثل اعراب مدت درازی در فلسطین سکونت داشته و برای دفاع از زادگاههای مختلف فداکاریهای بزرگی متحمل شده و امتحان شجاعت و شهامتی که برای دفاع از حقی که تصور میکردند داده‌اند ، در نوع خود قابل مقایسه با بزرگترین و زیباترین حماسه‌های بشری است که نمونه آن دفاع از قلعه ماسارا در مقابل رومی‌ها و قبول نتایج

داوری سعد بن معاذ در اختلاف یهودیان بنی قریظه با حضرت رسول اکرم ص و رفتارحی ابن اخطب و زبیر ، و بالاخره در تاریخ جدید عملیات آنها در جنگ شش روزه اخیر است. ضمناً همانطور که تسلط متناوب یهودیان بر فلسطین در مدت بیش از دوهزار سال دلیل قطعی برای تصرف آنجا توسط این قوم نیست ، علاقه و الفت آنها را هم نسبت بر ارض موعود نمیشود منکر شد و تقریباً همه ملل دنیا به ترتیبی بحقیقت مزبور اعتراف دارند . قبله مسلمانان قبل از کعبه بیت المقدس بود و حضرت رسول اکرم تا مدتها از منشی یهودی استفاده میکرد . ذکر این قسمتها برای تعریف از یهودیها نیست . ما هر احساساتی نسبت باین قوم داشته باشیم نباید منکر حقایق تاریخی بشویم . بهترین راه مقابله با هر قومی بررسی و کشف عوامل قدرت و برتری او و مسلح شدن بهمان اصولی است که موجب موفقیت او گردیده است .

قسمت بعدی مقاله مربوط به طرفداری جناب استاد از یهودیان ایران است که از هر حیث قابل تقدیس و موجب جلب احترام به شخصیت ایشان است ، اما نسبت دادن سوزاندن قبله مسلمانان به یهودیها در روزهایی که بطور رسمی در مقابل انظار مردم عالم ثابت شده است که یکنفر مسیحی دیوانه مرتکب آن گردیده و بهرطریقی که انسان فکر کند ممکن نیست نفعی برای یهودیان داشته باشد حتماً دلیل بر بی لطفی استاد است .

\*\*\*

مطالب دیگر مقاله استاد جنبه مباحثه در کلیات را دارد که برای دراز نشدن مطلب از ورود بماهیت آنها خودداری میکنم .

این قوم یهودی را که من میشناسم تصور نمیکنم از این صلاح اندیشی و تهدید استاد که یهودیها وقتی سه میلیون شدند اعراب ۱۳۰ میلیون میشوند خیلی ناراحت بشوند و در طرز رفتارشان تعدیلی بکنند .

اولا اگر بنا بود آن اتحاد و یگانگی وهم فکری که استاد برای اعراب پیشبینی میکنند بزودی عملی شود میبایست آثار و اماراتی از حالا که هنوز داغ شکست تازه و اثرات مغلوبیت نمایان است پیدا باشد .

ثانیاً چنانچه واقعا این موضوع حقیقت پیدا کند و بمب اتمی که یهودیان همین حالا از هر حیث قدرت علمی و صنعتی ساختن آنرا دارند تأثیری در این کشمکشها نداشته باشد آنوقت خود یهودیها که تا بحال سر نوشت خود را تعیین کرده اند شاید از طریق مسالمت و توافق راه حلی برای مشکل خود پیدا کنند .

قدر مسلم آنست که ملت مترقی و صنعتی و زرنگ یهودی باین آسانی اجازه نخواهد داد که فاصله ای که در ترقی و تمدن بین او و اعراب موجود است پر شود .

\*\*\*

راجع به تخلیه هندوستان هم استاد مطالبی بیان داشته اند که بیشتر جنبه پرده پوشی و دلخوش داشتن داشت . همه کس میدانند که علت تخلیه هندوستان توسط انگلیسها آن بود که اشغال هندوستان توسط قوای نظامی دیگر برای انگلستان صرف نمیکرد و دولت انگلیس



امروز بوسیله ارتباط مالی - تجارתי - سیاسی و هنری همان عواید و منافعی را که در موقع اشغال هندوستان بدست می‌آورد بطرز خیلی بهتری تأمین کرده و حالاً هم از همه لحاظ وجهه عمومی و جنبه بین‌المللی صورت ظاهر را نگاه داشته و هم استفاده مادی را تأمین میکند . مگر تخلیه ممالک خاورکانال سوئز که بزودی صورت میگیرد با فشار یا تهدید کسی انجام میگیرد؟ انگلیس‌ها حساب میکنند که خرج نگاه داشتن قوای نظامی در این مناطق بیشتر از نفعی است که از این کشورها میبرند . آنها را بحال خود میگذارند و میروند پی کارشان . بهر حال و در هر صورت این نوع حرفها مایه دلخوشی و موضوع استتاری لیاقتی ملل اشغال شده نمیتواند باشد .

\* \* \*

اما موضوع اساسی و علت اصلی که باعث تحریر این مطالب شد عنوان کردن شکست اعراب در نتیجه خیانت يك افسر و فروختن اسرار نظامی و در اختیار گذاردن رمز نظامی ارتش مصر توسط رکن دوم ارتش انگلیس است .

بی‌لیاقتی - خیانت - سهل‌انگاری و فساد ارتش مصر در نبردهای جنگ اخیر بقدری واضح و آشکار است که با هیچ وسیله و عذری ممکن نیست روی افتضاح و رسوائی آن سرپوش گذارد! نه! استاد عزیز شکست اعراب از ارتش اسرائیل نتیجه فروختن اسرار و امکان اطلاع به رمز نظامی نبوده است . اساساً اسرار و رمزی در میان نبوده که تأثیری در فرماندهی ارتش مصر داشته باشد و با کمال تأسف و خجالت باید اذعان نمود که اساساً در جنگ مصر و اعراب فرماندهی وجود خارجی نداشته است .

در حالیکه افراد و افسران ارتش اسرائیل ماهها و حتی سالها شب و روز بانهایت کوشش و مجاهدت وقت خود را صرف تقویت قوه دفاعی و حاضر شدن برای مقابله با اعراب میکردند فرماندهان ارتش مصر حتی شب قبل از شروع جنگ در مهمانیهای مجلل دور از جبهه به شب نشینی و تماشای رقص رقاصه‌های قاهره مشغول بودند ، و در زمانی که اسرائیلی‌ها بحد اعلام مشغول تحکیم وضعیت خود بودند و ندرتاً طیاره‌های مصری به حمل مشروب و وسائل تفریح فرماندهان اشتغال داشتند . قدرت نظامی - تعداد طیاره‌ها - توپها و تانکها و وسائل جنگی اعراب بقدری زیادتر از تجهیزات اسرائیلی‌ها بود که تصور آن برای کسی که تا حدی وارد بامور سر بازی باشد میسر نیست این تفوق حداقل دو برابر و در بعضی موارد پنج و حتی ده برابر بوده است . از همه اینها گذشته وضعیت جغرافیائی طرفین طوری است که کشور اسرائیل اساساً قبل از شروع جنگ توسط اعراب در حال محاصره است .

مصریها تا سال ۱۹۶۶ در حدود هزار میلیون دلار از آمریکا کمک اقتصادی دریافت کرده بودند و در حدود ۱۵۰۰ میلیون دلار هم کمک نظامی که شامل جدیدترین و مدرن‌ترین تجهیزات جنگی و طیارات و تانک باشد از طرف روس بآنها کمک شده است . بعلاوه متجاوز از ۸۰۰ تا هزار نفر از اعراب بطور دائم در مدارس و دستگاههای نظامی روسیه در امور جنگی تربیت میشوند . این وسائل و تجهیزات را اگر در کویر لوت و صحرای افریقا هم میریختند نتیجه آن خیلی بیشتر از آن میشد که عاید مصریها گردید .

با وجود همه اینها همانطور که جنگ ویتنام هر روز بتکرار ثابت میکند قدرت نظامی

فقط مربوط به اسلحه و تجهیزات و تانک و طیاره نیست شجاعت و رشادتی که از طرف یهودیان در جنگ اخیر با اعراب و در کلیه جبهه‌ها مخصوصاً در جنگ های تن به تن شهر بیت المقدس و در جنگهای ارتفاعات گولان در سرحد سوریه بظهور رسید در تمام تاریخ جنگهای بشری مقام استثنائی دارد و سالهای دراز موضوع بررسی مدارس نظامی دنیا و سرمشق فداکاری و از خود گذشتگی خواهد بود. در بین لاشه های سیاه و سوخته شده سر بازان مصری در میدان جنگ بندرت نعش افسر مصری مشاهده میگردید. اینها بموقع خود را ازمهلکه نجات داده بودند در صورتیکه تلفات افسران یهودی بیش از سی درصد کل تلفات ارتش اسرائیل بوده و در هیچیک از ارتش‌های جهان اینهمه تلفات افسری سابقه نداشته است.

در ارتشهای جهان برای حمله کردن بموضعی افسر مربوط فرمان میدهد به پیش! و نفرات برای حمله بجلو میروند. در ارتش اسرائیل فرمان به پیش! وجود ندارد. افسران واحدها جلوی سر بازان خود میدویدند و فرمان میدادند پشت سر من! از همه اینها گذشته این حقیقت امروز مسلم است که دفاع کشور تنها مربوط به وجود ارتش نیست. ارتش هر کشور فقط مظهر دفاع کشور و روی هم رفته نسبت به عوامل اساسی دفاع کشور در درجه دوم است و از وسائل فرعی آنست. دفاع کشور در پشت میز دانشگاه‌ها - تراکتورها - ماشین‌های صنایع کشور - در کانون خانواده‌ها - در روستاها - در دبستانها - در مؤسسات فرهنگی و مالی و در توده مردم پایه گذاری میشود و فقط داشتن تانک و توپ و طیاره و سر باز برای دفاع کشور کافی نیست این مقدمات هم بایک دوروز و فریاد و نعره و هیاهو میسر نمیشود و باید توسط میهن پرستان با ایمان باتقوا و بادانش و با بررسی دقیق شبانه روزی و با مجاهدات و کوشش بی حد طی سالها بدست آید.

فقط غفلت، سهل انگاری و جاه طلبی یک عده دیوانه جاهل و عاری از هر گونه مسئولیت و فاقد اطلاعات سر بازی این فاجعه عظیم را دامنگیر ملل مسلمان جهان نمود.

برای روشن تر شدن مطلب واقعه‌ای را که خود من شاهد آن بودم ذیلاً مینویسم:

در ماه مه ۱۹۶۷ یعنی چند روز قبل از شروع جنگ اعراب و یهودی‌ها من برای کار لازمی در دوسلدرف آلمان اقامت داشتم در ضمن انجام کار خودم روزی با چند نفر از افسران ارشد نیروی هوایی ارتش آلمان تصادفاً ملاقات کردم و البته چون من ایرانی و میهنم در نزدیکی کشورهای عرب بود راجع به جنگ احتمالی اعراب و یهودی‌ها صحبت بمیان آمد. افسران آلمانی از من که کشورم در مجاورت منطقه خطر بود عقیده‌ام را راجع به نتایج جنگ احتمالی سؤال کردند. من که در نتیجه بررسی سطحی مجلات و مسافرت‌های خودم کمی از اوضاع واقعی کشورهای فوق مطلع بودم گفتم بنظر من اگر جنگی واقع شود اعراب روی هم رفته بیش از ده روز نخواهند توانست مقاومت کنند. آلمانها از این اظهار نظر من فوق العاده متعجب شدند آنها که از کمک فوق العاده روسها از طیارات و تانک‌ها و حتی موشک‌های روسی مطلع بودند بهیچوجه بامن توافق نداشتند و یقین داشتند که اسرائیل بزودی از پای در خواهد آمد بالاخره راجع به نتیجه جنگ باهم شرط بستیم و قرار شد جایزه‌ای برای برنده در نظر گرفته شود.

من از دوسلدرف بطرف اسلامبول حرکت کردم و از ته دل از خدای بزرگ استغاثه می کردم که این پیش بینی من درست نباشد و من در این شرط بازنده باشم. یک روز صبح در اسلامبول موقعی که از اطاق هتل پائین می آمدم در سرسرای هتل اخبار جنگ را که روی تابلوئی سنجاق کرده بودند خواندم عرق سردی بر پیشانیم نشست و بی حال روی نیمکت سرسرا افتادم.

اعراب حتی ده روزهم مقاومت نکرده بودند و بعد از شش روز از پای درآمده بودند. این واقعه را برای آن نقل کردم که وقتی برای من که يك فرد عادی و دور از مهلکه بوده و چنان علاقه بخصوصی به سرنوشت این جنگ نداشتم موضوع باین حد واضح بود چطور میتوان تصور کرد افسران و گردانندگان ارتش اعراب تا این حد از وضع حقیقی خودشان بی اطلاع و راجع به سرنوشت ملتشان بی علاقه باشند. تازه باید از یهودیها تشکر کرد که در مقابل ترعه سوئز توقف کردند در صورتیکه مسیر طبیعی و واقعی جنگ آن بود که بعد از رسیدن به ترعه سوئز بلافاصله از آن عبور نموده و سه شهر پرت سعید، اسمعیلیه و سوئز را تصرف کنند آنوقت با آزاد گذاردن ترعه سوئز برای ملل دنیا و امکان تدارک ارتش خودشان از طریق کانال میتوانستند سالهای دراز در همانجا بمانند و وضعیت خود را مستحکم کنند و بهیچوجه احتیاجی بصلح نداشتند.

\*\*\*

جناب استاد یقین داشته باشید که من قلباً از گرفتاری و شکستی که نصیب برادران مسلمانان شده متأثرم و بهمین جهت با این حرارت و تعصب اصرار دارم که حقایق همانطور که هست توسط مسلمانان بررسی و درس تنبه و عبرتی از آن گرفته شود.

ایراد بزرگی که بنویسنده نامه یعنی این آقای دکتر فرضی و یا واقعی دارم اشاره بیمزه و بی معنای آن بحریق مسجد الاقصی و تهدید بی احترامی به خانه کعبه است. طفلك، مثل اینکه از تفاهم و تفسیر واقعی یهودیان اصلی نسبت به حریق مسجد الاقصی بکلی بی خبر است و نمی فهمد که کوچکترین اشاره ای به قبله مسلمانان عالم به معنی و منظوری که باشد جز خطر و خسارت برای یهودیان اثر دیگری ندارد.

جریان و مسیر تاریخ تابع اراده مردان بزرگ و ملل هوشیار و مترقی است. در میلیاردها سالی که این چرخ گردون در گردش بوده است نه يك روز و نه يك فرد کاملاً مشابه روز دیگر و فرد دیگر بوده است. هر زمان و هر مشکل راه حل مربوط به خود آن زمان و همان محیط مخصوص دارد. جامعه ای موفق است که با ایمان و اعتقاد راسخ با واقع بینی دقیق و کوشش و مجاهدت بیشتر و با همت عالی تر برای نیل به مقصود تلاش کند و یقین داشته باشد که بمعنای واقعی و بطور دقیق تاریخ هرگز تکرار نمی شود. امان الله فرزند

مجله یغمما - چاپ مقاله جناب فرزند بنا بر عایت بی نظری و بی طرفی مطبوعاتی است و شاید استاد فرامرزی خود پاسخ دهد، اما چنان استنباط می شود که جوابی جامع به مقاله مستند و مؤثر آقای فرامرزی نیست.

آقای فرزند در این مقاله بیشتر به نیرو و استعداد و هوش و زیرکی ملت اسرائیل تکیه کرده است و تصور نمیرود کسی منکر این فضایل در آنان باشد چنان که استاد فرامرزی هم درباره اسپینوزا این فضیلت را تأیید فرموده است.

حرف در این است که آیا هر شخص یا هر دولت که زور و زر و استعداد داشت باید به دیگران بتازد؟ خانه مردم را خراب و اموالشان را غصب کند و بی گناهان را به قتل رساند؟ اگر چنین رویه ای در جهان معمول شود باید فاتحه تمدن بشری را پس از قرن ها خواند. شاهنشاه ایران، در نخستین وهله جنگ عرب و یهود، اعمال زور را محکوم شناخت و به جهائیان اعلام فرمود، و حق همین است. چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت.

سید محمد رضا جلالی نائینی

## پیوستگی فرهنگ ایران و هند

« نانک » تربیت شده مکتب عرفان

چهارشنبه ۲۶/۹/۱۳۴۸ هندیان مقیم تهران مجلس جشنی بمناسبت پانصدمین سالگرد تولد گرو نانک رهبر سیکها در هتل هیلتون ترتیب دادند در این جلسه دانشمند هندشناس جناب سید محمد رضا جلالی نائینی درباره شخصیت نانک و محیط تربیت وی خطابه‌ای ایراد نمود که درج آن را مناسب می‌داند. **مجله یغما**

شرق گاهواره تمدن و زادگاه ادیان بزرگ عالم است. هنگامیکه سکنه قسمت بیشتر جهان در تاریکی و جهل بسر میبردند در خاور زمین بویژه در ایران بزرگ و هندوستان پهناور تمدن درخشانی وجود داشت ادبیات عسرو دائی و اوستایی که متعلق بچند هزار سال قبل می‌باشد بخوبی معرف تمدن پیشرفته قوم آریایی هند و ایرانی است. در هر دو سرزمین پادشاهان بزرگی پیدا شدند که برای اقوام و ملل مختلفی که در قلمرو وسیع پادشاهی آنها میزیستند آزادی مذهب فراهم کردند. فرمان کوروش بزرگ در ایران و منشور آشوکا در هندوستان اولین فرمان و منشور آزادی و مدارای مذهبی در جهان شناخته میشود.

چون این جلسه بمناسبت پانصدمین سال تولد یکی از دوستانان بشر یعنی بابا نانک یا گرو نانک تشکیل شده است از این رو عرایض خود را پیرامون محیط و اقلیمی که او پا بعرصه وجود گذاشته و همچنین شخصیت روحانی وی اختصاص میدهم باشد که مورد توجه حضار گرامی واقع شود.

### برخورد دو تمدن بزرگ

پنجاب استانی که نانک در آن پا بعرصه وجود گذاشت در سرشاهی واقع بود که از آن طریق مذهب اسلام و تمدن اسلامی بشبه جزیره هند راه یافت. در این قطعه از خاک هندوستان نخستین بار دو تمدن بزرگ یکی تمدن هندویی و دو دیگر تمدن اسلامی که میتوان آنرا تا حد زیادی تمدن ایران بعد از اسلام نامید باهم برخورد نمودند. این دو تمدن از همان ایام نخستین که باهم تماس گرفتند بین آنها تبادل فکر و نظر بعمل آمد و در تمام جنبه‌های مختلف مؤثر واقع شد. نتیجه و ثمره این اختلاف فکر بی‌اندازه جالب است زیرا نشان میدهد که فکر آدمی تا چه میزان در قبالات انگیزه‌هایی که از اصطکاک فرهنگ‌های مختلف برمی‌خیزد تأثیر پذیراست.

سرزمین پنجاب از هنگام استقرار غزنویان در هندوستان بیشتر زیر فرمان حکمرانان مسلمان بوده است تا دیگران. صدها سال پیشتر از تولد نانک شهرها و قصبات این استان را

مهمین مشایخ صوفیه و درویشان مسلمان پاك دل كه غالباً از ایران به هند رفته بودند پر کرده بودند. زبان فارسی دوش بدوش تمدن اسلامی درسزمین هندوستان گسترده شد و حتی زبان فارسی زبان مسلمانان بشمار میرفت و نام عارفان و شاعران متصوف ایرانی درسراسر هندوستان زبان زد مردم بود .

نفوذ اسلام در هند و گسترش تعلیمات صوفیان موجب پیدایی طریقهٔ بهاکتی که باید آنرا طریقه اخلاص و ایمان نامید در هندوستان شد . مردان بزرگی از میان هندوان برخاستند و این طریقه را بسط و گسترش دادند . اینان عقاید خود را بزبان عوام و لهجه‌های محلی تبلیغ می‌کردند و در نتیجه خلقی عظیم پیرو آن‌ها شدند . در جنوب هند گیانشور و تولارام و نامدیو و در شمال را مانند و کبیر و دادو و روی داس و نانك این نهضت اخلاقی را رهبری می‌کردند .

### گرو نانك

گرو نانك چنانكه اشاره شد یکی از رهبران نامدار فرقهٔ بهاکتی میباشد که بعد از اوجان‌نیشناش مذهب سیک را ابداع کردند و اکنون نزدیک ده میلیون نفر پیرو دارد . نانك در قصبهٔ تالوندی واقع در چهل میلی لاهور در يك خانوادهٔ کهنتری از طبقهٔ دوم هندوان بوجود آمد . پاندیت کوپال روحانی خانوادگی او این نوزاد را نانك نامید . این نام بین مسلمان و هندو مشترك است . اسم پدر نانك مهتا کالوچند و شغلش کار گزار بخشداری تالوندی بود و نام مادرش تریپنا بوده است .

در همسایگی خانه مهتا کالوچند صوفی مسلمانانی بنام سید حسن میزیست و او فرزند نداشت و نانك از او ان کودکی تحت تعلیم و تربیت او قرار گرفت و بدین طریق در مکتب تقوی و عرفان رشد و نمو یافت . رای بولار بخشدار راجپوت مسلمان تالوندی نیز نانك را دوست میداشت و چون در هفت سالگی او را بمکتب بردند وعده کرد که بعد از آنکه بحد بلوغ ورشد رسیده و زبان فارسی یاد گرفت او را بکار دولتی خواهد گمارد . نانك در مکتب شاگرد برجستهٔ نبود و دل بفرافرفتن علوم ظاهر نمیداد با این همه زبان هندی (لهجهٔ پنجابی) و سانسکریت و فارسی معمولی را بیاموخت . بعد از آنکه مکتب را رها کرد پدرش او را بکارهای مختلفی گمارد ولی او بهیچ کاری که نفع مادی بر آن مترتب بود علاقه نشان نمیداد .

در سال ۱۴۷۵ میلادی خواهر بزرگ نانك با جوانی هندو بنام جیرام ازدواج کرد . جیرام در دیوان نواب سلطانپور خدمت میکرد . در سال ۱۴۸۵ نانك بدستور پدر سلطانپور نزد خواهرش رفت و بمعرفی جیرام درسلك خانه سامان دولتخان لودی نواب سلطانپور در آمد و تا حدود سال ۱۴۹۹ انبار دار غله نواب دولتخان بود .

در سال ۱۴۸۷ ازدواج کرد و دوپسر و چند دختر پیدا کرد . پسر بزرگتر تارك دنیا شد ولی پسر كوچك بامور روحانی توجهی نداشت . او از سیزده تا پانزده سال در سلطانپور بسر میبرد . در روزهای اواخر اقامت خود در این شهر شخصی بنام مردانه که اصلاً ایرانی و مسلمان و رامشگری ماهر بود و پنجه‌ای قوی داشت و قبلاً در مجلس عروسی نانك با وی آشنا شده بود بدو پیوست . در آن وقت نانك در حدود سی و اند سال داشت . نانك طبعی شاعرانه داشت و سرودهای اخلاقی و روحانی میسرود . باین ترتیب که مردانه چون آهنگ رباب را ساز

میکرد نانک دروجد و شور فرو میرفت و سرودهای روحانی خود را میگفت و میخواند .  
همین سرودهاست که يك قسمت از کتاب مقدس سیکها یعنی آدی گرننت صاحب راتشکیل  
میدهد .

• نانک و مردانه درسلطانپور تصمیم بسیر آفاق و انفس گرفتند و نانک خانه را ترك گفت  
و بهمراهی مردانه و بهای بالا براه افتادند . در این مسافرتها نانک به صحبت جمعی از  
دانشمندان و صوفیان عصر خود رسید و از اماکن مقدسه مذاهب مختلف دیدن کرد .  
هر گاه داستانهاییکه درباره مسافرتهای نانک نوشته شده است درست باشد او از آسام  
درشرق هند تا مکه مکرمه درغرب و از تبت درشمال تا سیلان درجنوب را سیاحت کرده است،  
شاید نفس گرم مردانه درتصمیم تانک و ترك خانه و خانواده مؤثر بوده و احتمالاً آن درویشی  
را که محسن فانی میگوید بدو رسید و دل او را تصرف کرد همان مردانه بوده است . در این  
مسافرتها از لباس صوفیان و درویشان مسلمان را برتن میکرد کلاه گردی بر سر میگذاشت  
و تسبیح مسلمانی بدست میگرفت اما مانند سادهوهای هندو خال چندن برپیشانی میگذاشت .  
هندوان و مسلمانان هر يك او را از خود میدانستند و نزد پیروان هر دو مذهب نفوذ و اعتبار  
داشت . او چهار مسافرت طولانی کرد و آخرین مسافرت طولانی او را منابع سیک تشرف  
بمکه و مدینه نوشته و گفته اند که در کراچی بکشتی نشست و عازم بیت الله الحرام شد و در  
مراجعت پس از زیارت حریم شریفین درمکه و مدینه و بازدید از حلب و دمشق و بیت المقدس  
از راه بغداد بایران آمد و به هندوستان بازگشت و بعد از آن درشهر کرتارپور سکونت گزید  
و لباس سفر را بیرون آورد و بزراعت گندم پرداخت و در خانقاه خود بسر میبرد تا درسال  
۱۵۳۹ لیک حق را اجابت فرمود .

### هدف نانک

هدف عمده نانک اتحاد هندو و مسلمان و گسترش دامنه اخلاص و محبت بین فرق و  
جماعات مختلف هند بود . او از جنگ و خونریزی و نقار و دوئیت انزجار داشت . براستی  
او منادی صلح و صفا بود . او تحت تأثیر تعالیم اسلام واقع شده بود و با نظام طبقاتی مخالفت  
میکرد . او دعوی پیامبری نداشت و درصدد بر نیامد که مذهب جدیدی بوجود آورد و بر شماره  
مذاهب سکنه جهان خاصه هندوستان بیافزاید . درحقیقت نانک اهل طریقت بود نه اهل شریعت  
دینش اخلاص و مذهبش و کیشش خدمت بخلق و آئینش پرستش خدای واحد است . او میگوید  
خداوند از آفریدگان متمایز و جداست و بطبقه خاصی تعلق ندارد و پیدا نشده و فانی نمیشود  
و قائم بذات خود و بی نهایت است و در وجودش دودلی راه ندارد و از منتهی دورتر است تمام  
نور از اوست نه زاده و زاییده نشده و او را همنایی نیست . نانک سعی کرده است اصول و مبادی  
دومذهب مختلف هندو و اسلام را باهم تلفیق و ترکیب کند و اصل توحید نقطه مرکزی مبادی  
او میباشد .

در کتاب آدی گرننت صاحب ۹۷۴ سرود نیایش و مناجات از گرو نانک نقل شده است  
و در آنها خدای بزرگ را ستوده و مسلمان و هندو را بصلح و صفا و پاکی خوانده است .  
اشعارش سراسر مناجات و اندرز و موعظه است . در این اشعار آمده که آسمانها و زمینها

بسیار است و انبیاء و اولیاء و مظاهر خداوندی کمال از بندگی حق یافته‌اند و هر که در عبادت حق بکوشد مقرب درگاه او شود و وسیلهٔ تقرب بحق بی‌آزادی و عدم خشونت و پاکی و صلح و صفا با همهٔ مردم است .

پس از بابا نانک چند نفر از جانشینانش دنبال تعلیمات حکیمانه آشتی جوینان و وی را گرفتند ولی در زمان معلم ششم (گروی ششم) و بویژه معلم دهم پیروانش بصورت قومی مبارز و جنگجو در آمدند و تغییر ماهیت دادند و مذهب سیک را بوجود آوردند که شرح آن بوقت دیگر موکول میشود. دردنیای امروز که پایه‌های اخلاقی تاحدی سست شده است مردم جهان بیش از پیش بافکار خیرخواهانه رهبران و بزرگان که منادی صلح و صفا بوده‌اند نیاز دارند و از اینرو تعلیمات آشتی جوینان و صلح طلبی نانک برای نیل باین مقصود میتواند راهنمای زندگی هر فردی باشد .

خوشبختانه پانصدمین سالگرد گرو نانک در کشور شاهنشاهی ایران موقعی برگزار میشود که پیروان همهٔ ادیان از نعمت امنیت و آسایش برخوردارند و به آزادی مراسم و آداب دینی خود را بجا می‌آورند و چنانکه میدانیم و بر همه واضح است این امنیت و آسایش از برکت وجود مقدس شاهنشاه آریامهر میباشد .

جلالی نائینی

## فضل الله ترکمانی «آزاده»

### چنگ

داد است این معامله، نبود دستمگری  
حکم طبیعت است نه لغو است و سرسری  
بر پشه، عنکبوت کند دام گستری  
فکر ترحم ابلهی و زود باوری  
در صحنهٔ حیات بهر جا که بنگری  
افسانه دان تساوی حق و برابری  
آن کو دهد بدست تو دست برادری  
نفرین اثر ندارد و بی جاست داوری  
سرگشته ایم در خم این چرخ چنبری

در زیر چنگ باز، کبوتر طپید و گفت  
بنیاد کائنات نهادند بر جدال  
از ران گور، شیر ژیان را بود غذا  
چون زندگی باز بمرگ کبوتر است  
هر کس ضعیف بود، شود طعمهٔ قوی  
افسون شمر وفا بمواثیق و بر عهد  
چون پای داد و گشت قوی، میخورد ترا  
نه جای شکوه باشد و نه حق بازخواست  
(آزاده) راز دهر نه من دانم و نه تو

## خاطرها

-۵-

در سال ۱۳۱۷ شادروان عبدالله مستوفی استاندار آذربایجان غربی بود .  
مرحوم مستوفی نثری نمکین داشت و به رموز و لطایف ادب فارسی وارد بود. سه جلد  
کتابی که تحت عنوان «شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» از او به  
یادگار مانده از نمونه‌های دلاویز نثر فارسی است .

گاه بگاه طومارهایی به وزارت کشور می‌نوشت و چون حساس و نازک طبع بود کمترین  
ناروایی که از «هرگز» می‌دید دل نازکش می‌رنجید و طوماری درگله و شکایت به «وزارت  
متبوعه» می‌فرستاد و از این راه تشفی و تسکینی حاصل می‌کرد و چون راست و درست بود،  
از کسی پروایی نداشت و هرچه دل‌تنگش می‌خواست می‌گفت و هیچ ترتیبی و آداب‌بی‌هم‌نمی‌جست.  
روزی یکی از آن طومارهای کذائی از رضائیه رسید . این بار مرحوم مستوفی بر نثر  
نمکین خود فلفل بیشتری درآمیخته بود و گزارش خود را سخت تیز و تند ساخته بود . آقای  
فریدونی معاون وزارت کشور نخستین کاری که کرد این بود که «سابقه» خواست، زیرا استاندار  
به شماره نامه‌ای از وزارت کشور عطف کرده بود . «سابقه» جزیک پیش نویس خیلی عادی و  
معمولی و یک خط گزارش روزانه تلگرافی از اداره پست و تلگراف رضائیه چیزی بیش نبود.  
گزارش تلگرافی این بود :

«وضع نان و گوشت در رضائیه رضایت بخش نیست.»

این را نیز باید عرض کنم که تمام ادارات پست و تلگراف در سراسر کشور موظف بودند  
که روزانه ، گزارش مختصری از وضع عمومی محل خود به مرکز تلگرام کنند . یک نسخه  
از این گزارش‌های تلگرافی به وزارت کشور داده می‌شد و وزارت کشور هم آنچه به قول  
امروزیه‌ها «در چهارچوب» وظایفش بود بدون ذکر منبع که گزارش دهنده کیست - به استانداران  
و فرمانداران ارجاع می‌کرد . در مورد گزارش تلگرافی رضائیه هم نامه‌ای که وزارت کشور  
به استانداری فرستاد این بود :

«استانداری آذربایجان غربی طبق گزارش واسله وضع نان و گوشت در رضائیه ،  
رضایت بخش نیست . مقرر فرمائید با توجه به اهمیت امر چگونگی علت را معلوم و نسبت  
به موضوع رسیدگی و در رفع اشکال و بهبودی نان و گوشت اقدام مقتضی معمول و نتیجه را ،  
و نیز اعلام دارند .» (ضمناً توجه داشته باشید که این نمونه‌ایست از منشآت دیوانی و شیوه  
نامه نگاری اداری !)

---

\* اتفاقاً بد اصطلاحی هم نیست و معادل مناسبی است برای «Srame-work» انگلیسی، به  
شرط آنکه آنرا زیاد و بیجا بکار نبرند .



ظوماری که عرض کردم در پاسخ همین نامه عادی و جاری بود که در موارد مشابه عده‌ای از استان‌داران و فرمانداران کهنه کار به سکوت برگزاری می‌کردند و جوابی نیز از آنها مطالبه نمی‌شد و موضوع از میان می‌رفت و یا پاسخی مختصر و مفید می‌دادند که «گزارش واصله به وزارت متبوعه عاری از حقیقت بوده» و برخی از مأموران که از زرنگی و کاردانی بیشتری برخوردار بودند این جمله را نیز اضافه می‌کردند: «متمنی است مقرر فرمائید گزارش دهنده را معرفی کنند تا به عنوان افترا و نشر اکاذیب و ایجاد اختلال در نظم عمومی مورد تعقیب قانونی قرار گیرد.»

البته وزارت کشور هم هرگز منبع خبر را «لو» نمی‌داد تا رؤسای ادارات تلگراف دچار مانع و مشکلی نشوند و بدون ملاحظه و بیم گزارش‌های روزانه خود را از وضع عمومی محل به مرکز مخابره کنند. اما پیش خودمان بدانند که خواجه حافظ شیرازی هم می‌دانست که گزارش دهنده کیست و این استنار بسیار ناشیانه و به شیوه کبکان بود!

باری ملخص طومار آتشین مرحوم مستوفی این بود:

«به من گفته بودند که رئیس تلگراف این جالوله آب شهر را که از خانه اومی گذرد (در آن زمان رضائیه لوله کشی آب داشت) در چند جا سوراخ کرده و فواره‌ها و آب نمای بالا بلندی ساخته و باغچه خود را از آن آب دزدی به چمن و ریاحین آراسته. شب‌ها در آن نزهتگاه بزمکی می‌سازد، و آسیای عیش او از این آب دزدی می‌گردد. باور نداشتم که رئیس تلگراف که ظاهراً او را مرد معقولی و جا افتاده‌ای می‌دیدم چنین کار زشتی بکند. لذا خودم به خانه آن مرد رفتم و دق‌الباب کردم. اتفاقاً خود صاحب‌خانه در را باز کرد، داخل شدم، چشم بدور خلوتی دیدم آراسته، شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند. گله‌ها و ریاحین به یمن فواره‌های آب دزدی رشک مینوی غنبر سرشت و چمن به تری و سرسبزی همانند باغ بهشت است. آب شهر را می‌برد و از ریختن آبروی خود ابائی ندارد. طاقت نیاوردم و او را سخت گوشمالی دادم و چون اظهارندامت و ابراز پشیمانی نمود و قول داد که فواره‌ها را ببندد و دیگر گرد این مناهی نگردد، او را بخشیدم و گزارش آب دزدی او را ندادم. غافل از این که این مرد پیش دستی می‌کند و این گزارش دروغ را می‌دهد و وزارت کشور هم بدون مطالعه و تعمق مرا تحت استبضاح و بازخواست می‌کشد. این بود علت بدی وضع نان و گوشت در رضائیه. بهر حال اگر وزارت کشور وزارت نان و گوشت است من استان‌داران و گوشت نیستم.»

آقای فریدونی بازرسی متین و پخته به رضائیه فرستاد تا موضوع را محرمانه برسد. معلوم شد استان‌دار حق داشته، وضع نان و گوشت شهر بد نبوده است. پس وزارت کشور شرحی (البته بازم محرمانه) به وزارت پست و تلگراف نوشت و تقاضا کرد که به مأموران خود در ولایات دستور دهند که در گزارش‌های روزانه خود اغراض خصوصی و حب و بغض را دخالت ندهند. چون این موضوع نظایر دیگری هم داشت، وزارت پست و تلگراف طی «بخشنامه محرمانه» (یعنی اجتماع ضدین، هم بخشنامه، هم محرمانه!) و حال آنکه «کل سر جاوز الاثنین شاع.») به مأموران مسئول خود اخطار اکید و تهدید شدید کرد که اگر گزارشی برخلاف واقع بفرستند از کار منفصل خواهند شد و مورد تعقیب قرار خواهند گرفت.

يك مورد ديگر كه بنده بخاطر دارم اين است كه گزارشي تلگرافي از شهرستاني رسیده بود مشعر بر اين كه : «وضع اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) بسيار بد. شاگردان مدارس در كوجه هامشغول و لگردی.، اين جا نيز كاشف به عمل آمد كه وضع فرهنگ عيب خارق العاده ای نداشته ، و لگردی بچه ها هم امر تازه و بی سابقه ای نبوده است، الا اينكه آقازاده مقام رياست پست و تلگراف مرتب از مدرسه قاچاق می شده و در كوجه ها تيل به تيل و سه قاب بازی می کرده است و چون در امتحان آخر سال مردود شده و به كلاس بالانرفته بود، پدرش از رئيس مدرسه و رئيس اداره فرهنگ می خواهد كه آقازاده را به كلاس بالا بپرند و چون زير بار نمی روند آن گزارش را به مركز می دهد !

وزارت پست و تلگراف هم برای آنكه ضرب شستی نشان بدهد یکی دو مأمور را كه گزارش غير واقع و غرض آلود برضد ديگر همكاران خود - كه با آنها خرده حسابی داشتند - داده بودند از كار بركنار و پرونده آنان را به دادگاه اداری فرستاد. همگان از اين سختگیری آگاه و متنبه شدند و راه سلامت و كنار پيش گرفتند كه « اگر خواهی سلامت در كنارست ! » چیزی گزارش نمی دادند كه به ناچه و جمل کسی بر بخورد .

از جمله گزارشي از تلگرافخانه لنجان رسيد به اين مضمون :  
 « با آنكه هوا صاف و آفتابی است باران بشدت می بارد . اهالی معتقدند كه در اين قبيل موارد گرگ بچه میزايد . »

كسی چه ميداند؟ شايد یکی از اجداد رئيس تلگرافخانه لنجان **بوچار** بوده است؟! ..

## کلید میخانه

برخیز و کلید آر و در می کنده و اکن  
 از باده علاج دل دیوانه ماکن  
 از بهر خدا رحم باین بی سرو پاکن  
 جامی بزن و کار حوالت بخداکن!  
 شاهانه بیا گوشه چشمی بگداکن  
 چون غنچه نفس در نفس باد صباکن  
 بنشین و برای دل ما نیز دعا کن  
 در خانه خود مسجد آدینه پاکن  
 بگذار سر جنگ و بی صلح و صفاکن  
 دزدیده نگاهی بسوی اعظم ماکن  
 معظه اقبالی (گریمی)

ای رند خراباتی دیوانه حیا کن  
 جزمی دل دیوانه علاجی نپذیرد  
 چون بی سرو پایان بدر می کنده آیند  
 تا چند در اندیشه فردای قیامت  
 جز بر در میخانه گدائی نتوان کرد  
 خواهی كه گل و لاله بیوی تو برقصند؟  
 گرمی گذری بر در ارباب کرامت  
 سهل است ره كعبه اگر دور نماید  
 مادر دكشان اهل صفائیم، بهر حال  
 خواهی كه خدا بینی و حق را بشناسی

## مکتب جیره خواری

مکتبی جلوه گاه پیرو جوان!  
اهل او سایه پرور ایوان!  
دامگاه نیرگان کیان!  
منشأ انکسار وضعف روان!  
مهد افکار سست و بی بنیان!  
دروس بحش «مقررات فلان»!  
ناظمش، «کارمند مغلظهران»!  
جاذب مرد وزن زخرد و کلان!  
جمله را شوق و ذوق در دل و جان!  
شد بدین شهره جایگاه روان!  
دست و پا بسته شد طفیل زمان!  
دانش اندوز او ست «هیچ ندان»!  
سخنش پوچ و لافها برهان!  
نه بحق پای بند و نی ایمان!  
همه گه ذکر او «بلی قربان»!  
متوسل همی به این و به آن!!  
لرز ارزان چو بید از طوفان!  
روز و مه را فرا رسد پایان!  
هدف تیر و تهمت و بهتان!  
تا پیام و در اداره عیان!  
نزد او افتخار بس شایان!  
کز دفتر نکه آمده است جعفر جان!

مکتبی باز شد درین سامان  
مکتبی پرورشگر اهمال  
چاهسار ذخیره های وطن  
مدفن ابتکار و عزت نفس  
جای آداب خشک و تشریفات  
علم و فضالش «نظامنامه نو»  
اوستادش «مدیر منفی باف»  
در و دیوار او ز «مغناطیس»  
بهر شاگردی چنین استاد  
هر که قد بر فراشت از پی جاه  
وانکه شد پای بند او یکسر  
هنر آموز اوست «هیچ نشو»  
هنرش هیچ و ادعا بسیار  
نه وظیفت شناس و نی مسئول  
چاپلوس و اجیر و نو کرباب  
در پی منصب و اضافه حقوق  
هر دم از انتساب تازه وزیر  
بهر «اجری» در انتظار که زود  
هر زمان از کمینگه ایام  
دورگاه خیال محدودش  
مفتخواری ز کیسه ملت  
دارد او «دکتر» معاذالله

منتظر کز فرودگاه وطن  
 بر عونت نشسته در پس میز  
 تلخگر، در محاورات عموم  
 هر که شد «اهل بخیه» در این قوم  
 و آنکه پاکیزه دامن و سره ماند  
 ای بسا پهلوان ضد فساد  
 هر که مزدش فزون و خدمت کم  
 و آنکه در «خورد و برد» چابکتر  
 و ای ازین مکتب تباه که هست  
 شکر ایزد که من نگشتم هیچ

بوزارت رسد بیک جولان!  
 که «فلان کارهاست در جریان»  
 ترشرو، در مراجعات کسان!  
 چه غم ارچاک باشدش دامان؟  
 ماند بی بهره از سروسامان!  
 که برون رانده شد ازین میدان!  
 مفتخر بر امثال و اقران!  
 مستحق تر به افتخار و نشان!  
 مکتب جیره خواری دیوان!  
 دانش آموز این دبیرستان!

برگزیدم مشاغل آزاد؛  
 نگرفتم ز چاکری عنوان!



## مدرسه دارالفنون

(۸)

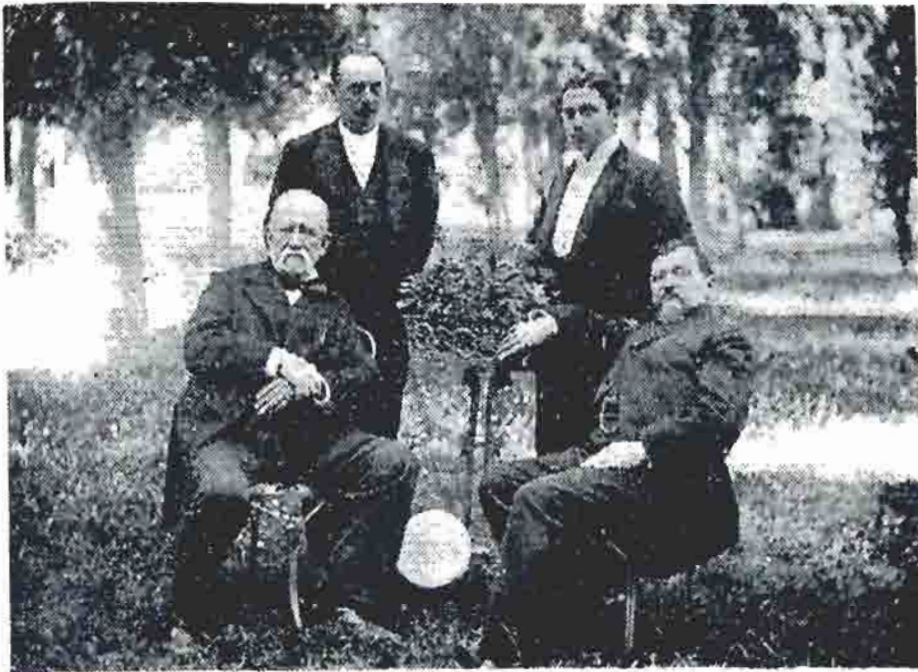
علاوه بر استخدام واعزام معلمین (۱) ، فرخ خان وقتی به باژیک سفر کرد و به تماشای کارخانه ذوب آهن شهرلیژ رفت و چهار ساعت با تحسیر به بازدید آن پرداخت « از رئیس آنجا خواهش کرد که یک نفر استاد کامل برای آب کردن آهن پیدا نموده برای ایران رفتن نزد ایشان بفرستند، مشارالیه نیز تعهد کرد که آدم قابلی پیدا کند و روانه دارد . » (۲)



۱ - بعضی از معلمانی که فرخ خان استخدام کرد اینان بودند : مسیو بنزک - مسیو پتی معلم پیاده نظام - مسیو نیکولا معلم توپخانه - مسیویش معلم زبان فرانسه. اینان به تفاوت از دوتاسه سال در ایران ماندند و در مدرسه به تعلیم شاگردان و در خارج از دارالفنون به تربیت افواج اشتغال داشتند . ۲ - صفحه ۳۱۰ سفرنامه فرخ خان. فرخ خان در ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۵ به ایران بازگشت و آغاز مسافرتش به اروپا روز دوشنبه ۱۱ ذی القعدة الحرام سال ۱۲۷۲ بود.

فرخ خان امین الدوله هنگام مراجعت از سفر اروپا دکتر تولزان Tholozan را که آن وقت سی و هشت سال داشت به ایران آورد. تولزان طبیب خاص دربار شد و تا وقتی که شاه زنده بود بر سر این کار بود. اولطفه پرداز و خوش سخن بود. میرزا آقاخان کرمانی در کتاب «رضوان» در حکایتی از او چنین نقل کرده است: «امام جمعه تهران (سید زین العابدین ظهیرالاسلام) به تلاشی عظیم افتاد و بحران سختش روی داد. تولزان دکتر را به عیادت وی آوردند، خوردن شراب کهنه تجویز کرد. امام جمعه استیحا ش نمود که اگر بخورم به جهنم خواهم رفت. دکتر گفت: اگر نخورید زودتر خواهید رفت.»

دکتر تولزان در هر سه سفر ناصرالدین شاه به اروپا، همراه او بود؛ در سفر سوم اجازه یافت که مدتی در پاریس بماند، و دکتر فوریه Dr. fevrier را به جانشینی خود به شاه معرفی کرد. فوریه سه سال در ایران ماند و پس از مراجعت کتابی به نام «سه سال در دربار ایران» انتشار داد که مشتمل بر دقایق تاریخی و اجتماعی قسمتی از دوران سلطنت ناصرالدین شاه است.



راست: دکتر تولوزان، شاکا کولزو هسکی. چپ: کالزوسکی و پسرش

تولوزان بجز دو سفر که همراه ناصرالدین شاه به اروپا رفت از ایران خارج نشد و سی و هشت سال در دربار شاه ایران ماند تا چندی پس از کشته شدن ناصرالدین شاه زنده بود و پس از اینکه وفات یافت در قبرستان آرامنه دولا ب به خاک سپرده شد.

\*\*\*

هنوز بیش از هفت سال از تأسیس مدرسه دارالفنون نگذشته بود که بر اثر رحمت و علاقه مندی اعتضاد السلطنه و معلمان و کوشش شاگردان بسیاری از آنان قابلیت و لیاقت یافتند که در دانشگاههای



از راست به چپ :

شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، شاهزاده  
عمادالدوله، حسام السلطنه فاتح هرات

بزرگ اروپا به تحصیلات عالی ادامه دهند. بعضی از تربیت یافتگان دارالفنون در دانشگاه معتبر پاریس به تحصیل پرداختند و نه تنها از همدرسان اروپائی خود دنبال نمادند بلکه بیشتر ایشان با امتیازات عالی فارغ التحصیل شدند.

ناصرالدین شاه به خواهش اعتضاد السلطنه وزیر علوم، علاوه بر اینکه سالی چند بار بی خبر از مدرسه سرکشی می کرد غالباً در امتحانات پایان سال تحصیلی برای سنجش کوشش معلمان، و پیشرفت شاگردان حضور می یافت. به موجب شاگردانی که خوب درس خوانده بودند می افزود و به ایشان جایزه می بخشید و از حقوق شاگردانی که در درس خواندن سستی و غفلت کرده بودند می کاست و یا آن را قطع می کرد (۱) و تنبیهشان می نمود و اگر خود فرصت حضور نمی یافت دستور می داد نتیجه امتحانات را به عرض او برسانند.

ظل السلطان نیز هر بار که از اصفهان به تهران می آمد اگر سردماغ و سر حال بود از دارالفنون بازدید می کرد.

دکتر خلیل خان اعلم الدوله ثقفی پزشک مظفرالدین شاه شرح یکی از بازدید های ظل السلطان را از دارالفنون نوشته که چون در آن به وضع مدرسه دارالفنون و نحوه کار و تفکر بعضی از معلمان اشارتی رفته و مطالعه آن خالی از لطف نیست عیناً می آورد.

ظل السلطان والی و حکمران چند ایالت و ولایت و در مهنتها درجه ترقی و اوج جلال سفری از اصفهان به تهران آمد. روزی به همراهی میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه و جمعی از درباریان به دارالفنون آمد و این در زمانی بود که به تازگی شاهزاده علیقلی مترزا - اعتضاد السلطنه مرحوم شده بودند، و علیقلی خان مخبرالدوله به جای او وزیر علوم.

«در دوسه روز پیش خبر داشتیم که ظل السلطان به مدرسه می آید و ترتیب پذیرائی او را

قبلا فراهم کرده بودیم . در اطاق طبقه اول طب مجسمه تشریح عضلات و اسکلت آویخته به دیوار اسباب تخلیه هوا و اسباب ترسیم حرکات نبض و تمام نقشه‌های طبی و غیره را حاضر کرده، تهیه آن را دیده بودیم که نمایش کاملی داده شاهزاده را از اجرای عملیات و ابراز معلومات خودمان غرق شگفتی و تعجب و قرین بهت و حیرت ساخته تحسینات او را بجانب خویش جلب نماییم .



### ظل السلطان

«وقتی که شاهزاده آمد جمعیت زیادی با او به توی اطاق ریختند . مخبرالدوله گفت قربان اینجا اطاق اول طب است؛ عده شاگردان ۱۲ نفر و معلمشان دکتر «البوه» است که به مأموریت رفته و مرا که در جلو صفا ایستاده بودم نشان داده و معرفی کرد و گفت میرزا خلیل سمت خلافت دارد و قائم مقام دکتر «البوه» آلمانی معلم طب است که اکنون برای قرنطین به کرمانشاه رفته است .

«در این ضمن یکی از اجزای ظل السلطان که او را حکیم خطاب کرده و بنان الملک لقب داشت متصل چانه اسکلت آویخته به دیوار را گرفته و پائین کشیده رهامی کرد و آن فك اسفل



به واسطه فزونی که داشت بالامیرفت و دند آنها به هم خورده صدامی نمودند. گفت: «حضرتی والا، حضرتی والا اینا نیکا کونین ببینین چطور دندو نوشو بهم میزند.» شاهزاده گفت: «آره حکیم اونم مثل تو چونش لقس. حالایا اینجا ببین چه می گویم.» و بعد روبه من کرده گفت: «اطبا خیلی به گردن من حق دارند، من اگر حکیم خودم میرزا تقی خان وقتی که دستم درشکارگاه ساچمه خورد، پیش من نبود حالا دست نداشتم. میدانی کدام دستم بود؟ دست راستم بود. دست راستت را بده تا بگویم کجا ساچمه خورده بود.» من دست راستم را بجانب او دراز نمودم. گفت اینک دست چپ تو توست، گفتم خیر، دست راستم است: گفت: «بین این دست تو مگر مجاذی این دست نیست و این دست چپ من است یادست راستم؟ گفتم دست چپتان. گفت پس این دست تو هم دست چپ است نه دست راست، و بعد روبه مخبر الدوله کرد و گفت معلوم میشود این حکیمباشی هنوز فرق مابین دست چپ و راست خودشان را نمی توانند بگذارند و قاه قاه خندید و راه خود را گرفت و از اطاق بیرون رفت. جمعیت هم به دنبال او روانه شدند که به اطاقهای دیگر بروند. من هم باصطلاح بچه‌ها خیلی بورشدم و باکمال اوقات تلخی از اتاق بیرون آمدم و به اطاق پروسکی خان که در آنجا هم خلیفه بودم رفتم و منتظر آمدن شاهزاده شدیم.

«پروسکی خان که در اطاق او زبان فرانسه و جغرافیا تدریس میشد از من پرسید در اطاق طب چه گذشت؟ گفتم بدن بود، در اطاق پروسکی خان هم قبل از وقت تهیه سؤال و جواب دیده شده و به یکی از شاگردها سفارش کرده بودیم که جغرافی قطعه اروپا را از او خواهیم پرسید و نقشه او را باید در روی تخته سیاه رسم نماید. خواندن فابل‌های لافوتتن که بعضی از آنها را من به شعر فارسی در آورده و یاد داده بودم و صرف کردن یکی دو تا از فعل‌های بی‌قاعده را به یکی دو نفر دیگر محول کرده بودیم.

وقتی که ظل السلطان وارد شد مخبر الدوله گفت این اطاق مسیو پروسکی خان است و در اینجا زبان فرانسه و جغرافیا درس می‌خوانند کلاسها چهار، و عده شاگردان هفتاد و پنج نفر است.

ظل السلطان جلو آمد و گفت يك چیزی از شاگردها پرسید. فوراً به آن شاگرد گفتم که برود پای تخته نقشه اروپا را بکشد و بعد ممالک و پایتخت‌های عمده آن را بیان نماید. آن شاگرد که در خفیه قبل از وقت تدارک کار خود را دیده بود گچ برداشت و بروی آن اثر مشغول کشیدن نقشه شد. ظل السلطان ملتفت این معنی شده گفت اول کهنه را بردار و تخته را خوب پاک کن بعد نقشه را بکش. شاگرد ناچار چنین کرد و با گونه‌های سرخ شده و دست لرزان و حواس پریشان شروع کرد به کشیدن نقشه. البته از شبه جزیره اسکاندوینا و شروع نمود و هنوز تمام خطوط اطراف مملکت سوئد و نروژ را رسم نکرده بود که ظل السلطان گفت دیگر بس است کفایت کرد. در ضمن پرسید این بچه پسر کیست؟ اسم پدرش را که گفتند روبه او کرده گفت من پدرت راهی شناسم وقتی که پیش من آمد به او خواهم گفت پسرت شکل شتر را خوب می‌کشد. کسی که معلمش دست راست را از دست چپ نتواند تشخیص بدهد بهتر از این هم نمی‌تواند شاگرد تربیت کند و راه خود را گرفت و بامیرزا سعیدخان و جمعیت بیرون رفت.



پیر و سکی خان

### پیر و سکی خان

این حرکت ظل السلطان که به نظر خودش شوخی و خوشمزگی آمیخته با اظهار التفات بود به نظر من بالاترین اهانت می آمد و بی اندازه اوقاتم تلخ شد. چون دیگر کاری نداشتم من هم دنبال جمعیت را گرفتم و رفتم ببینم در اطاقهای دیگر چه گفتگوهای می شود. در بین راه صحبت شاگردهای کوچک را که ظل السلطان و وزیر خارجه را دیده بودند می شنیدم. یکی می گفت این شاهزاده چرا این همه سبک و جلف است. دیگری می گفت يك چشمش هم لوچ است؛ يك نفر می گفت وزیر خارجه چرا دماغش به این گندگی است؟ انتقاد بچه ها از ظل السلطان آن اندازه نبود که من دلم خنک بشود و البته بدم هم نمی آمد. ظل السلطان لنگر اندازان از جلو جمعیت به دنبال او رفت به اطاق سیوریشاردخان هم که با آن ریش سفید و کلاه پوستی بلند و عصای کوتاه وسط اطاق روبروی در ایستاده بود. چند قدمی جلو آمد مخبر الدوله خواست معرفی کند ظل السلطان گفت می شناسمش من خودم از

شاگردهای مسیوریشاردخان بودم. بعد خطاب به ریشاردخان گفتم:

مسیو خاطر می آید ما پیش تو درس می خواندیم ؟

- بله بله حضرت والاتو بودی و چندتای دیگر.

- من چطور بودم ؟ از من راضی بودی ؟

- بله این یحیی خان معتمدالمک بود. این نایب السلطنه بود. این تو بودی.

- ها . من چطور بودم . خوب درس می خواندم ؟

ای . این یحیی خان یک چیزی شد . این نایب السلطنه هم بد نبود. چندتا کلمه طوطی وار

یاد گرفت اما تو هیچ گهی نشدی .

از شنیدن این کلام صدای قاه قاه ظل السلطان و دوسه نفر دیگر که از اجزای او بودند

در فضا طنین انداز گردید و من بقدری خوشحال شدم که لزوم ادب محضر را فراموش کردم و

بی اختیار خندیدم ولی مخبرالدوله دستپاچه شد و خواست ماستمالی کند. گفت قربان مسیوریشارد

خان خیلی پیر شده و بعد از چهل سال اقامت در ایران هنوز زبان فارسی را خوب یاد نگرفته می

خواسته چیز دیگر عرض کند زبانش توپوق زد.

ظل السلطان گفت خیر خیر ، صحیح گفت ، درست گفت ، واقعاً من پیش مسیو هیچ گهی

نشدم و از اطاق بیرون رفتم.

من دیگر ایست نکرده باشاقت کامل فوراً باطاق مسیو بروسکی خان و از آنجا باطاق

طب رفتم و جریان را برای رفقا شرح دادم و گفتم ببینید روزگار چطور تلافی کرد و بوسیله

مسیو ریشاردخان داغ دل ما را از شاهزاده گرفت .



از راست به چپ :

نصرت الدوله ، معین الدوله ، ناصرالدین شاه ، میرزا حسین خان ، صدر اعظم ، علیقلی -

میرزا اعتضاد السلطنه ، اعتضاد الدوله .

## پرتو بیضائی کاشانی

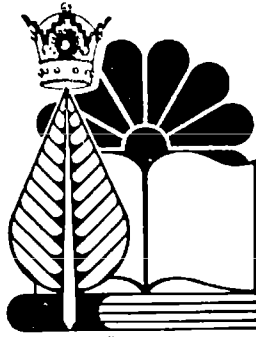
حسین پرتو بیضائی فرزند مرحوم ادیب بیضائی کاشانی اخیراً از جهان رفت. وی از فضلا و شعرا بود از تألیفات او «تاریخ ورزش باستانی»، «وتذکره کاشانه کاشان» و مثنوی «تعریف کشمیر محمدقلی سلیم» و مقدمه‌ای بر دیوان کلیم کاشانی است و همچنین مقالات و اشعار او. حضرت استاد امیری فیروز کوهی رادمرگ ورنای وی مقالتی است و قطعه‌ای که چاپ آن قطعه را مقدم میدارد:

### اوراق خبر

همراهان رفتند و ما هم بر اثر خواهیم رفت  
تادریں مهمانسرا ناخوانده در آمد شدیم  
مهلت هر کس درین محفل بقدر قصه ایست  
گرچه دانم دیگران رفتند و ما هم میرویم  
هستی ما سایه لرزان و همی پیش نیست  
گر بدانیم این سفر را کوی آسایش کجاست  
آنچنان کاین راه را با چشم گریان آمدیم  
ای گل شاداب ما را بار شبنم نیز نیست  
عهد عمر جاودان با آرزوها بسته ایم  
در طریق مرگ بر جای خود از جام میرویم  
تا به اوراق خبر بینیم نام غیر را  
ما غباری خاکساریم ای نسیم مغفرت  
پرسش یاران پیش از ما بمنزل رفته را  
ما که تا گلشن نمی رفتیم بی پرواز شوق

عالمی را بهر خود خواهیم در هر دم امیر

ما که در یکدم از این عالم بدر خواهیم رفت



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

## برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

گزارش‌های سیاسی علاءالملک

تألیف و تحقیق : ابراهیم صفائی

بنیاد فرهنگ ایران در منابع جغرافیائی و تاریخی ایران تحقیقاتی دقیق می‌کند . چنان‌که در دیگر فنون ادبی و علمی . گزارش‌های سیاسی علاءالملک شماره ۱۲ از این انتشارات است که به اهتمام آقای ابراهیم صفائی تنظیم و تدوین و به‌زیبائی چاپ و تجلید شده است به بهای پانزده تومان .

میرزا محمود طباطبائی علاءالملک از رجال باارزش عصر اخیر است از دوره ناصرالدین شاه تا آغاز سلطنت رضاشاه کبیر (۱۳۴۴ - ۱۲۵۸ هجری قمری)

میرزا محمودخان در تبریز متولد شده و پس از تحصیلات معموله عربی و فارسی به تفلیس رفته ، و زبان روسی و زبان فرانسه را فرا گرفته ، و در حدود سی سالگی به خدمت وزارت امور خارجه در شده ، و باطنی مقاماتی در حدود سال ۱۳۰۵ هجری به سمت وزیر مختاری شاهنشاهی ایران در دربار تزار روس تعیین شده و در این مأموریت و مأموریت‌های بعدی است که لیاقت و صداقت و امانت خود را نموده است و این مراتب از ۱۵ فقره گزارش سیاسی که در این مجموعه فراهم آمده کاملاً مشهود می‌گردد .

این گزارش‌ها بعضی به‌خط خود علاءالملک و بعضی به‌خط منشی‌های سفارت‌خانه است و همه مشتمل بر مطالبی است که رفتار و اندیشه دودولت قوی پنجه انگلیس و روسیه تزاری را باکشوری ضعیف آشکارا می‌کند .

به‌نظر نویسنده این‌سطور مهم‌ترین گزارش این کتاب فصل سوم است . بزرگان کشوری و لشکری دولت روسیه تزاری بطور محرمانه به‌ریاست برادر امپراطور انجمنی تشکیل داده‌اند .



در این انجمن آمار سپاهیان ایران، و راه‌های سوق الجیشی، و اطلاعات دقیق دیگر در لشکر کشی به ایران مطرح مذاکره واقع شده... علاءالملک این گزارش محرمانه را معلوم نیست به چه وسیله تحصیل کرده و به ایران فرستاده و از اولیای دولت خواسته است که آن را مکتوم دارند بدین عبارت ساده و مؤثر:

«... این فقرات باید خیلی محرمانه بماند اگر طلوع کرد، پاپی می‌شوند که بدانند از کجا بنده فهمیده است. اینها مجمل کتابچه «لازارا تاروف» است که در مجمع خاص در حضور برادر امپراطور «گران دوک ولادمر» و غیره خوانده است. با عجله با خطوط مختلف ترجمه و عرض شد...»

چنین گزارشی محرمانه با نهایت اهتمام و کوشش و شاید با هزینه زیاد تحصیل شده، و سفیری باید بسیار هوشیار و مملکت دوست و علاقه‌مند باشد تا بتواند چنین سندی را بیابد.

وقتی شخص این گزارش را می‌خواند به روان لنین رحمت می‌درستد ده طومار چو نان دستگاهی را درهم نوردید، با این همه بر سیاست مداران است که آن را بخوانند و عبرت گیرند. چند قسمت از این گزارش را نقل می‌کند:

سربازان دهاتی ایران با کمال میل به خدمت نظامی داخل شده و لباس سربازی می‌پوشند و دارای جمیع خصایص لازمه به سرباز خوب می‌باشند؛ با بنیه و عادی به خستگی و زیرک و کم خوراک و سرباز خیلی اعلی هستند...»

«... سرباز ایران در رئیس خود حمایت و مواظبت به استراحت و آسودگی خود نمی‌بیند بلکه می‌داند رئیس او عبارت از کسی است که هر چه بخواهد در حق او می‌کند و هر چه مالک است رئیس می‌تواند بدون این که کسی از او حق سؤال و جواب داشته باشد از دست او بگیرد لهذا در میان لشکر ایران اغتشاش و شورش هم غالباً اتفاق می‌افتد...»

«... یک ماه قبل شاه خواست جبهه خانه طهران را سرکشی کند و خواستند به شاه چند توپ خانه دار که وزیر جنگ مدعی بود در جبهه خانه طهران هم می‌توانند بسازند نشان بدهند... وقتی خواستند تیراندازی کنند هیچ گلوله داخل آن‌ها نشد... قنداق توپ‌ها ضایع و در روز جنگ به کار نمی‌آیند چنان که هنگام مراجعت شاه از فرنگستان در انزلی خواستند توپ‌ها شلیک بکنند به مقصود نائل نشدند. جلو توپ‌ها بدتر از قنداقشان است صندوق و قورخانه بشرح ایضا...»

«... جنگ سال ۲۸-۱۸۲۶ آخرین مخاصمه روس با ایران شد. بعد از این جنگ نفوذ روس روز بروز در طهران زیادتر شد و سواس و حیلۀ انگلیس‌ها نتوانسته است

درمیان دولتین مزبورترین برودت و نفاقی بیندازد عهدنامهٔ ترکمن چای نه تنها فصول عهدنامهٔ گلستان را تصدیق و محکم نمود بلکه خانان نخجوان و ایروان را هم به روسیه واگذار کرد...»

«... در این صورت مامی توانیم طوری پیش برویم که حوالی خلیج ایران را متصرف باشیم ولی این نقشه که در حقیقت تسخیر جمیع تمام ایران است در زمان حالیه غیر محتمل است...»

«... بندر آستارا خیلی بزرگ است و کشتی‌های بزرگ با کمال خاطر جمعی می‌توانند از معبر جنوبی بگذرند... این بندر بهترین بنادر و لنگرگاه‌های حاجی ترخان است...»

«... ایران در ساحل هیچ گونه اسباب دفاع ندارد و سربازی هم در آن نزدیکی‌ها نگاه نمی‌دارد، ولی ما در چهارده کیلومتری يك قوهٔ بحری دائمی داریم که در ظرف يك ساعت و نیم اردویی را می‌تواند به ساحل آنجا برساند...»

«... به توسط وجود قوهٔ بحریه‌ما در دریای خزر و ترقی عمده کشتی‌های تجارتی مادر آنجا و داشتن ایستگاه‌ها شوراده واقع در چهارده و وسطی سرحد ایران و از طرف دیگر این که دولت ایران نه کشتی‌های جنگی و نه کشتی‌های تجارتی دارد و هیچ گونه اسباب دفاع را دارا نیست بیرون آمدن قشون ما از کشتی‌ها و داخل شدن به خاک ایران خیلی به سهولت صورت می‌گیرد...»

«... و سکنهٔ آنجاها [گیلان و مازندران] خیلی به دولت خود مطیع و منقاد هستند و به لشکر دولت خود آذوقهٔ زیاد می‌دهند نباید به آنها اطمینان کرد...»

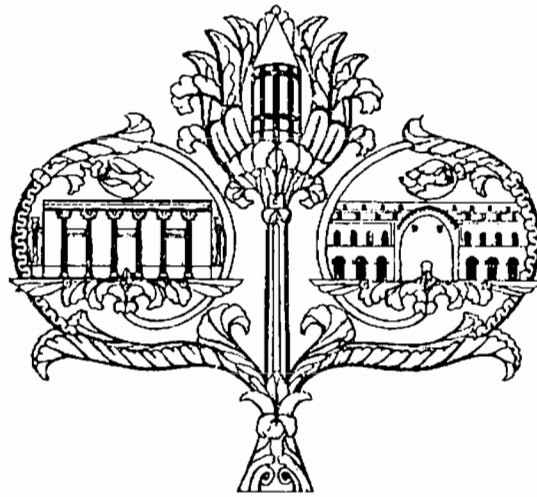
«... حوالی دریاچه ارومی نسبت به سایر قطعات این ایالت آباد و مسکون تر است و اهالی آنجا اصلاً ترک و تاتار و شیعه مذهب هستند و قشون زیاد می‌دهند و به دولت خودشان کمال عبودیت و انقیاد را دارند...»

«... اهالی آذربایجان در استعداد به خواص نظامی و جنگی تقدم به اهالی سایر ولایات ایران دارند... زمین آنجا خیلی مساعد به دفاع است و وسایل عمده دفاع ایران در آنجاست... طوایف آنجا دولت پرستانند. این فقره برای ایران خیلی خوب است...»

باری، چنان که گفته شد این یادداشت‌ها فقط برای تاریخ خوب است نه برای این عصر، تنها از این گزارش و دیگر گزارش‌ها نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که مرحوم علاءالملک شخصی وطن پرست و لایق و کافی بوده است. رحمة الله علیه.

مؤلف کتاب تمام اوراق تاریخی را گراور کرده تا هم خط علاءالملک را نموده و هم اعتبار قطعی داشته باشد. چاپ و تجلید و کاغذ کتاب بسیار خوب است و بهای آن (۱۵ تومان) به انصاف تعیین شده.

نکته‌ای که در پایان باید یاد شود این است که مرحوم میرزا محمودخان طباطبائی علاءالملک پدر بزرگ شاه بانوی نیک نهاد ایران فرح پهلوی است و باین مناسبت این کتاب به پیشگاه وی تقدیم شده است.



## انتشارات انجمن آثار ملی

### آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز

#### تألیف حسن نراقی

ایران از کشورهای کهنه و دیرپای جهان است ، و چون مملکتی با این صفات را از مراکز نخستین تمدن جهان باید دانست ، در هر گوشه آن ازهرسوی- اگر کاوش وجست وجوئی دقیق شود- آثار هنری وصنعتی بسیار می توان دید که درجات تمدن بشر را در هر عصر و در هر زمان می نماید:

این کشور شش هزار ساله	از ماست بموجب قباله
آن روز که خاک آن سرشتند	برسنگ قباله اش نوشتند
وین کهنه قباله را گواهان	هستند مهان و پادشاهان
هر صغه مقام شهر یاری است	هر بقعه مزار نامداری است
راهی نه ، که بوده شاه راهی	مرزی نه ، که زان گذشته شاهی .

از دوران پیش از اسلام بگذریم ، در چهارده قرن دولت اسلامی ، چندان ساختمان های مذهبی ، از مساجد و مشاهد در شهرها و دهکده ها می توان یافت که شماره کردن آن همه دشوار است . معمارها و هنروران ، و سنگ تراشان ، و آجرپزان ، و سازندگان کاشی های رنگارنگ و دیگر استادان بزرگوار که این بناها را پی افکنده اند و بر آورده اند همه و همه به کار خود ایمان قلبی و باطنی داشته اند و چون در تعهد خدمتی ایمان حکمفرما باشد تأثیری نهانی و معنوی در استحکام و استواری آنهاست .

تنظیم و تألیف فهرست آثار هنری و صنعتی هر شهر و دیار بسیار لازم می نماید که گواهی مستند بر اصالت ملیت و وسعت مملکت است در هر دوره ، و این خدمتی عظیم است که انجمن آثار ملی تعهد فرموده و از حسن اتفاق مباشرت این امر خطیر بر عهده شخصیتی بزرگ



چون حضرت تيمسار فرج الله آق اولی است که همان ايمان و عقیده معنوی و وجدان پاک صاحبان بنا را در نگاهبانی آن بناها دارد.

از سلسله این تألیفات ، کتاب آثار تاریخی شهرستان کاشان و شهرستان نظنز نگارش آقای حسن نراقی کاشانی است که : اهل البیت ادری بمافی البیت .

در تألیف و تدوین چونین اثری به نظر می آید که اطلاعات دقیق و کاوش های دامنه دار و تحقیقات همه جانبه بر ترصیح کلمات و تزئین عبارات مقدم است و مؤلف ارجمند این نکته را دقیقاً رعایت فرموده چندان که توجه خواننده بیشتر به معنی و مطلب معطوف می شود.

شاید با اطمینان بتوان گفت درباره آثار تاریخی شهر کاشان و شهرستان نظنز از ازمینه قدیم تا کنون کتابی بدین تمامی که با تصاویری زیبا و مستند آراسته شده باشد نوشته نشده، و برای این که خوانندگان مجله از اصول مطالب آن آگاهی اجمالی یابند یاد آور می شود که این کتاب مشتمل است بر شش گفتار بدین طرز:

- ۱ - اطلاعات عمومی درباره ابنیه تاریخی کاشان .
- ۲ - آثار باستانی پیش از اسلام : تپه های سیلک - آتشکده نیاسر - آتشکده خرم دشت - گنجینه مسکوکات هخامنشی و غیره ...
- ۳ - آثار تاریخی در قرون اسلامی از جمله : قلعه جلالی ، مسجد جمعه ، بقاع متبرکه ، آرامگاه شاه عباس کبیر ، بقعه ابولولو ، مزار محترم ، بقاع امام زاده ها .
- ۴ - مساجد و مدارس ، بازارها ، آب انبارها ، تکیه ها ، کاروان سراها و غیره .
- ۴ - آثار و ابنیه توابع کاشان : قمصر ، قهرود ، آران ، بیدگل ، نوش آباد ، مرق (مدفن بابا افضل)

۵ - آثار هنری و صنایع تاریخی کاشان : کاشی سازی ، قالی بافی ، نقاشی ، قلمزنی ، مسگری ، مخمل بافی ...

۶ - ابنیه و آثار و صنایع هنری شهرستان نظنز ...  
گذشته از فصول شش گانه ؛ توضیحات و تعلیقات مؤلف مشتمل بر اطلاعاتی دقیق و مطالبی درخور توجه است . چند قطعه نقشه جغرافیائی نیز از شهرستان کاشان و توابع آن ضمیمه شده که با ارزش است .

مخصوصاً برای کسانی که به کاشان سفر می کنند این کتاب راهنمایی صدیق است و مسلم است مسافران و جهان گردان و کاشانیان علاقمند از چنین راهنمایی بی نیاز نیستند .  
این کتاب نزدیک به چهارصد صفحه است به قطع مجله ینما با حروف نو و کاغذ و چاپ مرغوب و بهای آن گویا بیست تومان تعیین شده .

### اخلاق و محتشمی

این کتاب تألیف مرحوم حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) است که در سال ۱۳۱۰ شمسی به طبع رسیده ، و اکنون با اجازه جناب حسینعلی اسفندیاری فرزند مؤلف که از نیکان این عصر است به سرمایه «حسینیة ارشاد» تجدید چاپ شده با کاغذ و چاپ و تجلید بسیار عالی . متصدی تنظیم و تصحیح حاج سید محمدعلی صفیر شاعر و ادیب عالی مقام است که به کنایت نام خود را در پایان کتاب یاد کرده، در صورتی که متصدی چاپ چنین اثری باید افتخار کند. بهای کتاب یازده تومان است و برای دوستان و مشترکین مجله ینما هشت تومان.

## آشنائی با صنعت نفت ایران

سرمایه ارجمند ملت و کشور ایران نفت است ، و هر فرد ایرانی هر چند اطلاعاتی و معلوماتی بیش در این زمینه داشته باشد ، و اهمیت و عظمت آن را بشناسد به میهن و کشورش دلبستگی و علاقه‌ای بیش پیدا می‌کند .

کتابی که به دستور جناب دکتر منوچهر اقبال رئیس خردمند هیئت‌مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران اخیراً انتشار یافته از کتب علمی و فنی است که مخصوصاً استادان و دبیران و مهندسان و اهل علم و فن از آن استفاده تمام می‌توانند کرد و اصول این فن شریف را به دانش‌جویان مستعد می‌توانند آموخت و همین توجه موجب می‌شود که جوانان به صنعت نفت علاقه‌مند شوند ، و در راه استخراج و فرا آوردن نفت گام بردارند، و در آبادی کشور خود بکوشند. به انصاف باید گفت این کتاب از نظر فنی مفیدترین و باارزش‌ترین تألیفی است که در این عصر انتشار یافته است .

مقالات این مجموعه را اهل فضل و فن نوشته‌اند به این عناوین: چگونگی پیدایش نفت (امان‌الله جعفری) - فعالیت شرکت ملی نفت ایران در زمینه اکتشاف و تولید نفت در خارج از حوزه قرارداد (رضا کلهر) - فعالیت شرکت ملی نفت ایران در زمینه خطوط لوله نفت و اثرات آن (محمود قنات آبادی) - نفت ایران از نظر بین‌المللی (منصور صدیقی) - سازمان کشورهای صادرکننده نفت اوپک و فعالیت آن (حسن ایزدی) - قوانین و مقررات نفتی و نظام حقوقی صنعت نفت ایران (فضل‌الله مشاور). باید گفت که مطالب مستند این کتاب با ارقام و نقشه‌ها و نمودارها و جدول‌ها و تصاویرها توأم است و اثری است خواندنی و نگاه‌داشتی .

این کتاب زیر نظر آقای امیر نویدی رئیس دبیرخانه و سرپرست اداره کل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران تدوین و تنظیم شده و کسانی که امیر نویدی را می‌شناسند می‌دانند که که وی از فضایل ارجمند کشور ماست و چند ماه پیش به استحقاق نشان درجه چهار تاج را دریافته است .

## مجله «ادب» (افغانستان)

در این ماه چشم‌ها بزیرت شماره ۱-۲ سال هفدهم مجله ادب نشریه دو ماهه دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل روشن گردید که تاریخ سرطان (تیر ماه) ۱۳۴۸ را داشت .

«ادب» مجله‌ایست «علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی و انتقادی» و نماینده ادب و هنر امروز افغانستان و نموداری از پیشرفتهای علمی و فرهنگی در آن سرزمین . فصلی هم دارد بانگلیسی برای معرفی زبان و ادب فارسی برای انگلیسی‌زبانان .

علاوه بر حسن سلیقه و ذوقی که در تنظیم و انتخاب مطالب مجله بکار رفته آنچه در نظر اول خواننده را جذب میکند نثر فصیح مندرجات آن است . و مقایسه این نوشته‌ها با محتویات سی‌چهل سال پیش مجله کابل پیشرفت سریع و روز افزون نثر افغانستان را نشان میدهد .

در بخش «گزارشهای دانشکده ادبیات و علوم بشری کابل» شرحی مفصل و مهر آمیز هست از سفر دانشجویان دانشکده ادبیات تهران بکابل که هر سطرش جلوه‌ایست از مهمان

نوازی ملتی نجیب و آزاده و بزرگوار که جوایی بدان نتوان داد جز اینکه از گفته حافظ بخوانیم:  
راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک

بر زبان بود ترا آنچه مرا در دل بود  
باجناب دکتر سید حسین نصر رئیس بزرگوار دانشکده ادبیات و علوم انسانی است که  
از دانشجویان عزیز افغانی دعوت فرمایند و آن مهمان نوازیها را جبران کنند .  
در سالهای اخیر آثار نفیسی از تحقیقات استادان معروف افغانی چون خلیل الله خلیلی  
و عبدالحی حبیبی و مایل هروی و دیگران در تهران منتشر گردیده و جامعه ادب ایران با چهره  
هائی از اهل قلم افغانستان آشنائی یافته است؛ ولی در این مجله آثاری هم می بینیم از کسانی  
که بگواهی نوشته های شان دانشمندی پخته و پرمایه اند و ظاهراً چون جوانند هنوز در  
ایران شناخته نشده اند . می نماید که فرزندان پاک گوهر جاودانه مردانی چون سنائی و پیر  
هرات و عثمان مختاری و حسن غزنوی و شهید و ابوالمؤید بلخی و جامی و بیدل که اندیشه های  
تابناک آنان تا جاودان بر تارک روزگار خواهد درخشید میراث گرانقدر پدران را فرو  
نگذاشته اند و مدام در کار افزودن بدانند.

حق این است که دانشکده های ادبیات ما و کتاخانه های عمومی ایران از اشتراک این  
نشریه ارجمند غفلت نورزند و تشنگان معرفت را از تحقیقات سودمند دانشمندان کشور دوست  
و همسایه بی نصیب نگذارند .

کاش اوراق مجله یغما گنجایش آن را داشت که مقالات ارزنده ای مثل «هنر اسلامی»  
«اجزای جمله»، «روش نو در تحقیق دستور زبان دری» «ادب جلی هزارگی» درباره فلهویات  
را نقل میکرد . و چون این امکان را نداریم خوانندگان خود را با استفاده از این مجله نفیس  
تحقیقی دعوت میکنیم، و از خداوند توفیق میخواستیم که در فرصتی مناسب، منتخبی از آثار  
منظوم و منثور جدید افغانستان را از طرف مجله یغما انتشار دهیم .

## نثرهای دلاویز و آموزنده فارسی

### تألیف دکتر محمد دبیرسیاقی

چنان می نماید که این تألیف در چند مجلد باشد چون مجلد اول برگزیده از آثار  
پیشینیان است ( زمین الاخبار - تاریخ طبری - تاریخ سیستان - تاریخ بیهقی و ... )  
در انتخاب مطالب ذوق و اهتمام بکاررفته و لغت و اصطلاحات معنی شده . و کتابی است  
برای دبیرستانها مفید .

## قصه های از پاله

مطالب این کتاب ترجمه شده با تصاویری گویا - ترجمه همایون نورا حمر از انتشارات  
مؤسسه امیر کبیر .

## یادداشتها

مجموعه ای از آثار نثری مرحوم نیما یوشیج، و گواهی است آشکارا که آن مرحوم اندک اندک  
راهنمایی و مرشدی خود را تثبیت می کند ! از انتشارات مؤسسه امیر کبیر . بهای ۱۲ تومان

قرآن مجید - با ترجمه و تفسیر فارسی  
تألیف میر محمد کریم - ترجمه حاج عبدالمجید نویری  
تفسیر و ترجمه‌ای است دقیق و روشن . از انتشارات کتابفروشی اقبال - خیابان  
شاه‌آباد . طهران . ( هدیه پنجاه تومان )

### نقش‌های از هستی

تألیف احمد احمدی استاد ادبیات ( مشهد )  
مشمول بر مباحث ادبی و تربیتی در سه بخش - با انشائی روان و روشن و دقیق و  
مطالبی درخور توجه . بها ۷۰ ریال

### محمد خاتم پیامبران

از انتشارات حسینیه ارشاد با همکاری شرکت سهامی انتشار  
مشمول بر مقالاتی تحقیقی از : استاد مجتبی مینوی ، دکتر عبدالحسین زرین کوب  
سید غلامرضا سعیدی ، سید مرتضی شبستری ، حاج مرتضی مطهری ، حسین نوری ، محمد تقی  
جعفری ، محمد تقی شریعتی ، سید هادی خسروشاهی . . . این کتاب شریف در ۶۶۰ صفحه  
به قطع وزیری است ، مطالب آن همه خواندنی و دقیق و مستند از مآخذ عربی و لاتینی است  
با چاپ و کاغذ و تجلید مرغوب به ضمیمه نقشه‌های رنگین از دنیای اسلام ترسیم مهندس سحاب.  
بهای کتاب با نقشه ۲۲ تومان . مرکز فروش - شرکت سهامی انتشار - باب همایون - سرای  
سینا تلفون ۳۱۳۹۱۱

### ملکه اسلام فاطمه زهرا

از انتشارات کتابفروشی اسلامیا - خیابان بوذرجمهری ۲۱۹۶۶  
این کتاب شریف تألیف علامه جلیل مولانا الحجاج میرزا خلیل کمره‌ای دامت برکاته  
است . در این کتاب مقدس خطبه‌های دختر پیغامبر اکرم به عبارت نقل و به فارسی لطیف  
ترجمه شده . هدیه کتاب پانزده تومان است با جلد عالی

### گنجینه شیخ حنفی - مسجد گبون تبریز

دو رساله ممتع و مستند و مصور در این دو موضوع است از انتشارات اداره فرهنگ و  
هنر آذربایجان شرقی و نیز رساله دیگر به نام « شب فردوسی » از اشعار شاعران تبریز .

### خلاصه افکار منبرورنی و ملاصدرا

اکبر دانا سرشت از استادان فلسفه و حکمت است و این رساله از تألیفات اوست .

### نشریات گشور و رومانی

چند مجله و رساله و نقشه درباره کشور رومانی به دفتر محله یغما رسیده که پیشرفت آن  
کشور را حکایت می‌کند . در یکی از نقشه‌ها مسیر رود دانوب نموده شده که بسیار جالب است .  
نقشه‌ها رنگی و رساله‌ها به زبان فرانسه و انگلیسی است . تبلیغی است بجا و ادب آموز و مفید  
اگر از این نوع اوراق دیگر بازهم برسد ممنون خواهیم بود .

# احتیاجات و سوالات و توضیحات

علی اصغر اسدی - خورموج (از بنادر جنوب)

مستدعی است مرقوم فرمایند چرا در سابق بجای نماز عصر (نماز دیگر) مینوشته اند . البته هرچه توضیح مفصل تر باشد بیشتر موجب امتنان است .  
و نیز از ینمائی استدعا میشود در صورت اقتضا مرقوم فرمایند چرا مدت است از وجود دانشمندعالیقدری مانند جناب آقای سید محمد فرزانه در دانشگاه استفاده نمی شود و چرا باید دانشجویان از دریای فضل این مرد شریف بی بهره باشند .

**جواب از دکتر زریاب خوئی استاد دانشگاه :**

بنظر من علت نامگذاری نماز عصر به نماز دیگر ، نامگذاری نماز ظهر به نماز پیشین است و نماز پیشین هم ترجمه الصلوة الاولى است که لقبی است برای نماز ظهر بدلائل ذیل:  
۱ - در طی روز (از برآمدن آفتاب تا فرو شدن آن) نخستین نماز است و باصطلاح نماز پیشین است از دو نماز فریضه روز و نماز دیگر نماز عصر است.  
۲ - نخستین نمازی است که در آیه شریفه واقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجران قرآن الفجر کان شهوداً ذکر شده است، بنا براین تفسیر که دلوك شمس همانا زوال شمس است و نمازهایی که از زوال شمس تا تاریکی های شب فریضه شده ظهرین و عشائین است و قرآن الفجر نماز بامداد است.

۳ - نخستین نمازی که بر حضرت رسول اکرم فریضه شده است نماز ظهر است و طالبان تفصیل باید بسیره ابن هشام (ج اول از طبع مصر ۱۳۵۵ هـ . ص ۲۶۱) مراجعه کنند.  
نظر بدلائل فوق است که در بسیاری از کتب فقه ابتدا با حکام صلوة ظهر کنند و هنگام شمردن نمازهای فریضه نیز ابتدا بصلوة ظهر کنند چنانکه آن اعرابی کرد :

ان الصلوة اربع فاربع ثم ثلاث بعدهن اربع  
ثم صلوة الفجر لا تضيع

ومن احتمال میدهم که اصطلاح نماز پیشین برای ظهر و نماز دیگر به عصر به پیش از اسلام یعنی به دین مانویه مربوط باشد زیرا گفته اند که صلوة صدیقین از مانویه هفت بوده است که نخستین آن صلوة عمود در نیم روز بوده است و نماز دیگر که بیست و یک رکعت بوده است نماز عصر بوده است. رجوع شود به افراد المقال فی امر الظلال تألیف ابوریحان بیرونی چاپ حیدرآباد .

**جواب سؤال دیگر - جناب استاد فرزانه بیماراس و با این همه از وجود مبارکش**

بهره وری است .

### رضا صدیق زاده - مدیر دبستان ششم بهمن - رضائیه

اخيراً يك نسخه قديمی از کلیات مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی بدست حقیر رسیده که نخستین بیت چنین ضبط شده :

بشنو از نی چون شکایت می کند  
وز جدائیها حکایت می کند  
وبیت دیگر چنین :

هر کسی از ظن خود شد یار من  
وز درون من نجست اسرار من

[به فتح «ج» در نجست]

با توجه باینکه نی در موقع نواختن در حقیقت ناله و زاری و شیون راه می اندازد در مصراع اول کلمه شکایت اصح و انطباق نیست ؟ هم چنین اطلاق حکایت به نی که یک چیز جامد می باشد درست است ؟ یا به کلمه جدائیها که منظور جدائی انسانها می باشد صحیح تر است ؟ در بیت دوم که بجای کلمه نجست کلمه آورده شده است باز هم با توجه بمقام معنوی عارف کامل و عاشق واصل مولانا جلال الدین رومی که اسرار مگو را بهیچ وجه فاش نمی کرد و اطرافیان و مجذوبین هم جرأت پرس و جو از این اسرار را نداشتند آیا بهتر نیست که اهل ادب بجای نجست (بضم جیم) کلمه نجست (به فتح جیم) را قبول نمایند. خواهشمند است در قسمت احتجاجات و سؤالات پاسخ لازم داده شود تا حقیر که یکی از سالکان مبتدی مکتب شعر و ادب فارسی هستم از تردید بیرون آیم.

### پاسخ از استاد دکتر ضیاء الدین سجادی - استاد دانشگاه :

در پاسخ نامه آقای رضا صدیق زاده در مورد بیت آغاز مثنوی که نوشته اند در يك نسخه قديمی اینطور بوده است : « بشنو از نی چون شکایت می کند - وز جدائیها حکایت می کند » باید گفت که این بیت در نسخه های تازه تر به صورت معروف و متداول :

« بشنو از نی چون حکایت می کند  
وز جدائیها شکایت می کند »

در آمده و در نسخه های قدیم تر مخصوصاً نسخه قديمی قونیه که صحیحترین نسخه هاست بیت به این شکل است :

بشنو این نی چون شکایت می کند  
وز جدائیها حکایت می کند

که با آنچه ایشان نقل کرده اند در مصراع اول اندک اختلافی دارد و آن « این نی » است برای این ضبط صحیح و شرح آن و نیز شرح نسخه قونیه باید رجوع کنید به شرح مثنوی شریف تألیف استاد فروزانفر (ج ۱ ص ۱ و ص ۹)

اما درباره بیت دیگر از مثنوی مولوی که در نامه خود از آن کلیات مثنوی قديمی به این شکل نقل کرده اند :

« هر کسی از ظن خود شد یار من  
وز درون من نجست اسرار من »

و در توضیح « نجست » فعل ماضی منفی از « جستن » و برتری دادن آن بر « نجست » بضم جیم که فعل ماضی منفی از « جستن » بضم جیم است شرحی نوشته اند ، باید گفت که فاعل فعل « نجست »

همان کسی است که در مصراع اول گفته است «ازظن خود شديارمن» باز در این باره هم به شرح مثنوی (ج ۱ ص ۱۲) رجوع باید کرد که صریحاً «نجست» ضبط شده و شرح آن نیز داده شده است که «ممکن است شکایت نی فرض شود ... الخ» و اگر شکایت مولانا فرض کنیم هم درست است زیرا مولانا را مردم روزگار وی بخوبی نمی شناختند ... الخ، و علاوه بر اینها اگر با فرض «نجست» به فتح جیم بخواهیم مصراع را معنی کنیم ناقص است و «از درون من اسرار من بیرون نجست» باید باشد که در مصراع چنین چیزی نیست و ناقص است و همان «نجست» بضم جیم درست است و معنی این میشود که «رازهای مرا از درون من نجست و کشف نکرد و دریافت».

### عبدالحمید مولوی - مشهد :

دانشمند کم نظیر جناب آقای سید حبیب یغمائی مدیر معظم (جان فرسای) مجله یغما-تهران در ضمن شماره ۲۵۴ (آبانماه ۴۸) مجله ورقه‌ای دیدم که یادآوری برای بهای مجله یغما بعموم مشترکین شده بود اتفاقاً دوسه روز بعد در مقابل رسید ۶۱۲-۴۸/۹/۸ بهای سال جاری مجله را پرداختم ضمناً بفکرم رسید چرا مشترکین محترم مجله زحمات شبانروزی وجود شریف را که مصروف تهیه اوراق هر شماره مجله میگرد از یاد میبرند و مختصر وجه آ بو نمان را دیرتر میپردازند که نیازمند بیادآوری شود و عقیده دارم که مجله یغما بهترین مجله ادبی و تاریخی و اجتماعی است و مدیر معظم آن جان و عمر و قوای جسمی خود را صرف بهبود مجله می‌سازد و در هر ماه گنجینه‌ای از لطایف و مطالب مطلوب را در اختیار قارئین می‌گذارد و یقین دارم که برای تهیه کاغذ و دستمزد چاپ و سایر نیازمندیهای مجله مبالغی در هر ماه هزینه لازم و ضرور است و اگر دست تنگ شود (که حتماً در مضیقه می‌باشید) اضافه بر رنج تهیه مطلب برای فراهم ساختن وجه ناچار نا اراحتی‌های دیگر هم هست باین جهت پیشنهاد می‌کنم که هر کس توانائی دارد مبلغ سیصد ریال بهای سالانه مجله را یک سال جلوتر بدهد تا اقلاً از فراهم کردن وجه برای مصارف مجله قدری کاسته شود و بهمین نظر چک شماره ۶۹۹۵۳ - ۲ دی ۴۸ بانک صادرات تهران را بمبلغ پانصد ریال بضمیمه تقدیم داشتم سیصد ریال بابت بهای سال ۱۳۴۹ مجله یغماست و دوست ریال علی الحساب برای یک جلد وامق و عذرای عنصری که در هذوستان بچاپ رسیده است. و در ضمن مطالعه مجله شماره آذر ۴۸ یغما شرح حال مختصری از مرحوم میرزا آقا سری بیرجندی را خواندم و از دوبیتی‌های آن مرحوم بلهجه بیرجندی محظوظ شدم یک دوبیتی هم از ایشان بخاطر دارم که بسیار خوش آیند و لطیف است حیغم آمد که بنظر قارئین مجله نرسانم و آن دوبیتی چنین است :

موکه بی چشم و گوشم برچه خوبم      موکه بی عقل و هوشم برچه خوبم  
موکه و ر جل آخوندون بیرجند      از او چیزا منوشم برچه خوبم

توجه دارند که مرحوم سری نابینا و ناشنوا بود. کلمه جل در بیرجند معنای لج و رنم انف را دارد بقیه شعر نیازمند بتوضیح نیست هر کس مختصر ذوقی داشته باشد توجه بمعنی پیدا می‌کند. در خاتمه توفیق بیشتر آن دوست عزیز را در تحمل رنجهای انتشار مجله از خداوند خواستارم . ارادتمند عبدالحمید مولوی

مجلهٔ یغما - نامهٔ حضرت مولوی بی کاست و فیزود چاپ می‌شود هر چند خصوصی است. شاید خوانندگان مجله بدانند که عبدالحمید مولوی از بزرگان فضلا و دانشمندان خراسان است. و افراد خاندان و فرزندان آن جناب همه از خدمتگزاران به نام و با ارزش آن خطه مبارک‌اند. اما پاسخ آن بزرگوار به اختصار:

۱- از صفاتی که برای بنده شمرده‌اند «جان فرسا» و کم نظیر» [ازرنج بردن و زحمت کشیدن] درست است. «سیده» هم ان شاء الله بجاست، و اما باقی الفاظ تحسین است و حسن ظن.  
 ۲- بارها عرض شده [از اول تأسیس مجله] که اگر مشترکین در آغاز سال مختصر وجه اشتراک را بدهند چه مایه صرفه جوئی در وقت خواهد بود و چه فوائد معنوی خواهیم داشت، اما کوشش شنوا؟

۳- کتاب **وامق و عنبر** را از پاکستان خواسته‌ام، اگر رسید تقدیم میشود و گرنه وجه مرحمتی مسترد. [پاسخ دوستان عزیز عناحسینی شیرازی و علی اکبر نبوی نیز این است]  
 ۴- از تکمیل یادداشت سری ممنونم. رباعی لطیفی است.

### علی اصغر کشاورز - گران

#### باستانی پاریزی = فردوسی

که با فردوسی طوسی در افتاد؟!	بگفتم باستانی را چه افتاد
نباشد ملک ایران را قباله؟!	مگر شهنامه شیرین مقاله
نه ما را شاهنامه ثبت احوال	مگر در این جهان پر زاهوال
نوشت اینسان چوقا آنی پریشان؟	چرا این مرد دانای سخن دان
نگر تا در این معنی چسان سفت:	بگفتا سعدی شیرین سخن گفت

گهی بر طارم اعلی نشینند

گهی تا پیش پای خود نبینند



انتشارات جدید مؤسسه

## مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از : گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

۶۳

ارتباط جمعی و رشد ملی      از : دکتر ابراهیم رشیدپور

۶۴

جامعه شناسی کشورهای صنعتی      از : رمون آرن  
ترجمه : دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت      از : ادوارد راجرز  
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

\* \* \* \* \*

اطلس شهر تهران	بزبان فارسی	از گروه جامعه شناسی
اطلس شهر تهران	بزبان فرانسوی	مؤسسه

\* \* \*

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی های معتبر



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰  
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴  
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴  
مقابل شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
، ، ،	شیراز	سرای زند
، ، ،	اهواز	فلکه ۲۴ متری
، ، ،	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
،	لطف الله کمالی	، ۶۱۳۲۳۲
،	رستم خردی	، ۶۰۲۹۹

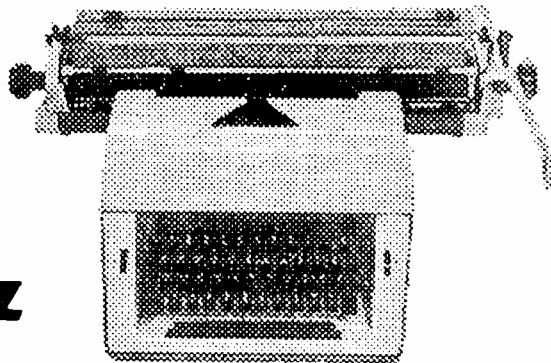
# مدل جدید



## اِپتیما

در ۵ اندازه کیفی و رومیزی

- اِپتیما : دارای نرده های قابل تعویض ، دسته حرکت طرف راست
- اِپتیما : با پوشش تمام فلزی ، محکم و به رنگ دودی و آبی
- اِپتیما : دارای حروف خوش خط استاندارد کنتینانال
- اِپتیما : جدول بندی کاملاً اتوماتیک و سریع دارد
- اِپتیما : بزبانهای فارسی ، انگلیسی ، فرانسه ، روسی و آلمانی

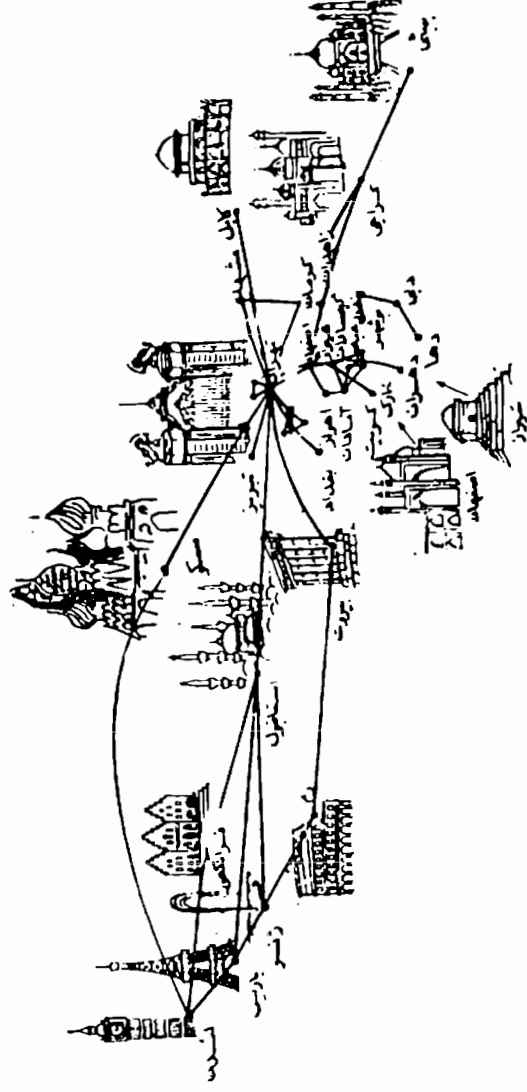


**Optima**

باز هم بر پروازهای بین‌المللی هواپیمائی  
ملی ایران افزوده شد ۹ پرواز در هفته از  
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۳۷  
از آلمان ، اصفهان و شیراز مستقماً به اروپا پرواز کنید



هواپیمائی ملی ایران - ما .



۱۲/۳۴

ساعت پرواز دوازده

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا

ایرانول البرز  
H·D

برای موتورهای  
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای  
سوپر شارژ و ممتاز برای  
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای  
غیر سوپر شارژ و ممتاز  
برای موتورهای بنزینی